



۱۵ سال پس از کشتار دستجمعی زندانیان سیاسی ۳

اتحادیه اروپا نگران منافع خود و جمهوری اسلامی است

مصاحبه نشریه کار با رفیق جهان

به مناسبت

سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷

صفحه ۸

مبارزه طبقاتی و رهایی زن (۳۱)

خارج از نژاد مدیریت بازرگان کارگرموجب نارضایتی در میان آنان شده بود. " زنان دست به اعتصاب زدند و سپس بافندگان و ریسندگان و متعاقباً ۵۰۰۰ کارگرکارخانه به آنها پیوستند. در تابستان ۱۹۱۳، ۲۰۰۰ کارگر در کارخانه نساجی Palia که عمدتاً کارگران زن بودند، دست به یکاعتصاب ۴۷ روزه زدند و خواهان افزایش دستمزد، پرداخت مزایای مرخصی بارداری، استفاده از دوش وامکانات رختشویی شدند. در اواخر همان سال، ۵۵۰۰ کارگردرکارخانه لاستیک سازی ریگا، که آنها نیز عمدتاً زن بودند، دست به اعتصاب زدند. "و ضمناً ناآرامی درکارخانه نساجی Khludovsky ازسر گرفته شد چرا که ۵۰۰۰ کارگر در اعتراض به برکناری ۳ تن ازهمکاران خود که دیگران را به اعتصاب دعوت کرده بودند، دست ازکار کشیدند.

اعتصابات دیگری از سوی ۳۰۰۰ کارگر در کارخانه های شیرینی پزی و عطر سازی مسکو برپا شد. درهر دو این کارخانه ها، دو سوم کارگران را زنان تشکیل می دادند. (باریف- صفحات ۳-۵۵۱) شاید بتوان گفت که جالب ترین پیشرفت در

صفحه ۴

برگزاری کنگره اول زنان سراسر روسیه، موضوع قسمت قبلی ازکتاب مبارزه طبقاتی و رهایی زن بود. سال های ارتجاع تم این شماره می باشد.

ارتجاع و احیاء

سال های ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۲ سال های ارتجاع هار بودند. هنگامی که طبقه کارگر به مثابه یک کل، با مجموعه ای از شکست های دهشتناک روبرو گردید، زنان کارگر، بیش از هر زمان دیگر به عقب رانده شدند. با اعتلاء جنبش طبقاتی، زنان کارگر دوباره فعال شدند و اعتصابات رزمنده و بزرگ و سازمان یافته زنان برپا شد. مورخی به نام Anne Babroff این سال هارا این گونه توصیف می کند:

"... اعتصابیون، مهارت های سازماندهی را بسط و توسعه دادند. تصمیم گرفتند مادام که منافع واقعی شان تامین نشده است، به سر کار برنگردند. همچنین تمایل زنان و مردان به حمایت و پشتیبانی از یکدیگر افزایش یافت. چندان غیر مرسوم نبود که مثلاً وقتی زنان یک بخش کارخانه دست به اعتصاب می زدند، از حمایت کارگران دیگر از جمله مردان برخوردار شوند که به رسم همیشگی دست ازکار بکشند. به عنوان نمونه، در اکتبر ۱۹۱۰، مدیریت کارخانه نساجی Teikov فشار کار در کارگاه های Water Frame را که زنان در آنجا کار می کردند، افزایش داد. کار در این کارگاهها چنان طاقت فرسا بود که حتا پیش از این به مرگ دو کارگر انجامیده بود. علاوه بر این، رفتار

درطول چند هفته اخیر، رژیم جمهوری اسلامی با فشارمتمرکزی از سوی قدرت های جهانی به ویژه اتحادیه اروپا روبرو بوده است. پرونده ماجرای انفجار مرکزیهودیان آرژانتین در بونینس آیرس، که هشت تن از دیپلماتها و مقامات وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی متهم به طراحی آن هستند و تاکنون به بایگانی دولت آرژانتین سپرده شده بود، بار دیگر به جریان افتاد و پلیس انگلیس یکی از متهمین این پرونده، سفیر سابق جمهوری اسلامی در آرژانتین را دستگیر و به زندان انداخت.

آژانس بین المللی انرژی هسته ای که از مدتها پیش در جریان تلاش های رژیم جمهوری اسلامی برای دستیابی به سلاح هسته ای بوده است، اکنون ناگفته های خود را برملا می کند و مدیر کل آژانس، البرادعی، رژیم حاکم بر ایران را متهم می کند که تصویر کاملی از برنامه های هسته ای خود به این آژانس را ارائه نداده است. او به جمهوری اسلامی هشدار داد که جامعه بین المللی بی صبرانه منتظر اقدامات ایران برای امضای پروتکل الحاقی معاهده منع تولید و گسترش سلاح های هسته ای است.

در همین اثناء دولت لتونی اعلام کرد که یک محموله قاچاق تجهیزات نظامی خریداری شده توسط جمهوری اسلامی را به ارزش ۵۰ میلیون دلار توقیف کرده است.

سولانا، مسئول سیاست خارجی و امنیت اتحادیه اروپا با عجله به ایران سفر نمود تا پیام اضطراری اتحادیه اروپا رابه گوش سران رژیم جمهوری اسلامی برساند و خطیر بودن اوضاع رابه آنها گوشزد کند، یامطابق گفتارخودش "دوستانش رانصیحت کند." مصاحبه مطبوعاتی وی به رغم ظاهر اولتیماتوم وارث بیش از هر چیز بازگو کننده نگرانی اتحادیه اروپا بود. وی در این مصاحبه گفت: "البته رهبران ایران که ما با آنها مذاکره می کنیم، از لحاظ سیاسی بالغ هستند که نصیحت دوست خود را بشنوند." وی به آنها گوشزد کرد که وضع خطیر تر از آن است که در پی چانه زنی برای گرفتن امتیازباشند و "نباید انتظاری

صفحه ۲

در این شماره

تشدید اعتراضات علیه حضور نظامی

امپریالیست ها در افغانستان و عراق ۴

خلاصه ای از اطلاعیه ها

و بیانیه های سازمان ۲

اخباری از ایران ۳

مصاحبه نشریه کار با تعدادی از فعالین زن نشست مشترک (قسمت اول)

(ضمیمه نشریه کار)

اخباری از ایران

* تجمع اعتراضی کارگران شرکت دام پروری سفید رود

روز شنبه ۲۹ مرداد، متجاوز از ۵۰۰ تن از کارگران شرکت دام پروری سفید رود، بار دیگر دست به اعتراض زدند و با اجتماع در برابر ساختمان اداری شرکت، خواستار پرداخت حقوق های معوقه خود شدند. لازم به ذکر است که شرکت دام پروری سفید رود، وابسته به وزارت جهاد کشاورزی است که به بهانه عدم نقدینگی، بیشتر از سه ماه است که حقوق و مزایای بیش از هزار کارگر این شرکت را نپرداخته است.

* تجمع اعتراضی کارگران شرکت سیانا

روزیکشنبه اول شهریور، ۷۰ تن از کارگران شرکت سیانا، در اعتراض به عدم پرداخت دستمزد خویش، دست به تجمع اعتراضی زدند و بلوار منتهی به آزاد راه ساوه - تهران را به مدت یک ساعت مسدود ساختند. کارگران سپس در برابر اداره کار و امور اجتماعی ساوه اجتماع کرده و خواستار پرداخت فوری ده ماه حقوق و مزایای عقب افتاده خود شدند. تجمع اعتراضی کارگران، بعد از حضور رئیس اداره کار و امور اجتماعی در میان معترضین و وعده پیگیری خواست و مشکلات آنان، پایان یافت.

* اعتراض کارگران شرکت تولید فرآورده های شیمیایی

کارگران شرکت تولید فرآورده های شیمیایی، نسبت به نحوه بازرسی هیئت تشخیص مشاغل سخت و زیان آور و عدم همکاری سازمان تامین اجتماعی در زمینه بازنشستگی پیش از موعد کارگران، اعتراض کردند. شرکت تولید فرآورده های شیمیایی ایران که تحت پوشش بنیاد ۱۵ خرداد است و در منطقه دودانگه خاده ساوه قرار گرفته است، تولید کننده انواع سموم دفع آفات نباتی است. از ۱۵۰ کارگر این شرکت، ۴۶ کارگر که بیش از ۲۰ سال است در محیط آلوده و غیر بهداشتی کار کرده اند، جهت برخورداری از مزایای بازنشستگی پیش از موعد به سازمان تامین اجتماعی معرفی شده اند که تقاضای اکثر آنها رد شده است. طبق تشخیص هیئت تشخیص مشاغل سخت و زیان آور (متشکل از نمایندگان سازمان تامین اجتماعی، اداره کل کار و وزارت بهداشت) کار در این شرکت، در زمره ی مشاغل سخت و زیان آور محسوب نمی شود. این درحالیست که حتا پزشک محیط این واحد صنعتی نسبت به عوارض متعدد سموم پروری پوست، ریه و سایر اعضا بدن کارگران صحت گذشته است و عملکرد هیئت تشخیص را نیز مورد انتقاد قرار داده است.

اسلامی به دست آورده است، از دست بدهد. جمهوری اسلامی نیز تاکنون از حمایت اقتصادی و سیاسی اتحادیه اروپا بهره های کلانی برده و نمی خواهد و نمی تواند این تکیه گاه بین المللی خود را از دست بدهد. بنابراین خطاست اگر پنداشته شود که فشار کنونی اتحادیه اروپا بر جمهوری اسلامی، تلاشی برای تضعیف جمهوری اسلامی و یا راستایی ست که دولت آمریکا برای پیشبرد سیاست های خود در منطقه خاورمیانه دنبال می کند. چرا که از دیدگاه اتحادیه اروپا، فروپاشی جمهوری اسلامی به نفع هرکس که تمام شود، به نفع اتحادیه اروپا نخواهد بود. چون در بهترین حالت، ناگزیر است بخشی از بازاری را که اکنون در انحصار آن است، به رقیب خود واگذار کند. بنابراین فشار سیاسی و دیپلماتیک کنونی اتحادیه اروپا به جمهوری اسلامی نه از زاویه تضعیف آن، بلکه ناشی از نگرانی سرنوشت آتی آن و بالنتیجه، منافع خود در ایران است. سیاست منطقه ای اتحادیه اروپا نیز تأییدی بر همین نظر است. اتحادیه اروپا اصولاً فشار دیپلماتیک-سیاسی و اقتصادی به رژیم های منطقه به نحوی که احیاناً منجر به تضعیف و سرنگونی آنها شود را رد می کند. چون در محاسبات سیاسی اتحادیه اروپا، این به معنای برهم خوردن ثبات منطقه و تشدید بحران های آن است که امنیت سرمایه ها و ذخائر نفت را با مخاطرات جدی روبرو می سازد. مخالفت اتحادیه اروپا یادقیق تر بخش اصلی آن با حمله نظامی آمریکا به عراق هر چند که اساساً به خاطر ازدست دادن سهم آنها از بازار عراق بود، اما بخشی از آن نیز مربوط به این سیاست منطقه ای اتحاد اروپا بود. بنابراین روشن است که چرا به رغم ادعا های عریض و طویل اتحادیه اروپا در مورد دمکراسی و حقوق بشر، عملاً از برجای ماندن مرتجع ترین و مستبدترین رژیم ها در منطقه حمایت می کند.

پس اگر مسئله از این زاویه نیز مورد بررسی قرار گیرد، روشن است که اتحادیه اروپا هم نگران دوست خود، جمهوری اسلامی و هم نگران منافع خویش است.

در حالی که امپریالیسم آمریکا در عراق عجالاً گیر افتاده است، اتحادیه اروپا در تلاش است که از این فرصت استفاده کند و برای حفظ منافع خود در ایران، بهانه را از دست آمریکا بگیرد. در این جاست که به جمهوری اسلامی فشار سیاسی و دیپلماتیک وارد می کند تا مثلاً پروتکل الحاقی را امضاء کند و یا پای خود را از مسئله فلسطین کنار بکشد و غیره. چون اگر اتحادیه اروپا نتواند رژیم جمهوری اسلامی را وادارد که به برخی مسائل مورد اختلاف با آمریکا تمکین کند، آنگاه بازنده اروپا خواهد بود. در وهله نخست بدین طریق که آمریکا می کوشد از طریق آژانس بین المللی، مسئله رابه شورای امنیت بکشد و تحریم اقتصادی بین المللی جمهوری

از صفحه ۱ اتحادیه اروپا نگران منافع خود و جمهوری اسلامی ست

داشته باشند. در پایان نیز گفت: "اگر ایران پروتکل الحاقی را امضاء نکند، برای ایران خیر بدی دارم." البته در مذاکرات وی با سران جمهوری اسلامی، سواى مسئله امضای پروتکل الحاقی، مسائل دیگری از جمله دخالت جمهوری اسلامی در مسائل فلسطین و عراق، حمایت جمهوری اسلامی از گروه های اسلامگرا، و حضور تروریست های عضو القاعده در ایران نیز مورد بحث قرار گرفت که در این مصاحبه تنها اشاره ای کلی به آنها داشت.

در این میان دولت آمریکا که طی چند ماه گذشته، موضع گیری های شدیدی علیه جمهوری اسلامی داشت، در هفته های اخیر، تقریباً سکوت کرده است و چنین به نظر می رسد که دیگران رابه جلو صحنه رانده است تا در مراحل بعد، با آمادگی و تدارک بیشتری وارد صحنه شود. با نظری کلی به این تحولات، ظاهراً چنین به نظر می رسد که آمریکا و اتحادیه اروپا برای به تمکین واداشتن جمهوری اسلامی بر سر مسائل مورد اختلاف، با یکدیگر متحد شده اند و این فشار متمرکز هفته های اخیر، نتیجه وحدت نظر آنها بر سر چگونگی برخورد با جمهوری اسلامی ایران است.

هر چند که جنبه هایی از واقعیت در این تحلیل نهفته است و اتحادیه اروپا و آمریکا بر سر برخی مسائل مربوط به سیاست خارجی جمهوری اسلامی به ویژه در خاورمیانه، حمایت جمهوری اسلامی از گروه های تروریست اسلام گرا، و تلاش جمهوری اسلامی برای تولید سلاح هسته ای، نقطه نظرات تقریباً واحدی دارند و در نشست اخیر سران ۷+۱، تصمیم گرفتند که هماهنگ تر با جمهوری اسلامی برخورد کنند، اما این تمام واقعیت نیست. در آن سوی وحدت، تضادهایی عمل می کنند که بدون دیدن آنها نمی توان، هدف و ماهیت واقعی فشارهای کنونی اتحادیه اروپا به جمهوری اسلامی و مانورهای قدرت های امپریالیست را برای پیشبرد سیاست های خود دریافت.

اساس مسئله در این است که اتحادیه اروپا واقعاً نگران منافع خود در ایران و سرنوشت جمهوری اسلامی ست. وقتی سولانا پیام اتحادیه اروپا را به جمهوری اسلامی، نصیحت یک دوست عنوان نمود، صرفاً یک تعارف دیپلماتیک نبود. اتحادیه اروپا و جمهوری اسلامی دوست یکدیگرند. این دوستی هم یک دوستی خشک و خالی نیست. نفع مادی معینی پشت آن نهفته است. بازار ایران در انحصار اروپاست. میلیاردها یورو توسط انحصارات اروپایی در ایران سرمایه گذاری شده است. هر سال میلیاردها یورو کالاهای انحصارات اروپایی روانه بازار ایران می شود. انحصارات اروپایی هر سال میلیاردها یورو از این بازار به عنوان سود به جیب می زنند. ایران یکی از منابع مهم تامین انرژی اروپاست. بخش اعظم نفت صادراتی ایران به اروپا سرازیر می شود. اتحادیه اروپا نمی خواهد این انحصار بازار را که به برکت وجود جمهوری

۱۵ سال پس از کشتار دستجمعی زندانیان سیاسی



سراسر دوران حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی در ایران، با اختناق و سرکوب، زندان، شکنجه و کشتار توده‌های مردم ایران عجین بوده است.

از همان نخستین روزی که موجودیت این رژیم اعلام گردید تا به امروز، خفقان و سرکوب، به بند کشیدن مردم ایران در سیاهچال‌های قرون وسطایی، شکنجه‌های وحشیانه و بی‌رحمانه، آدم‌ربایی و ترور، اعدام و تیرباران و کشتارهای دستجمعی جزئی جدایی‌ناپذیر و لاینفک از اعمال حاکمیت مرتجعین حاکم بر ایران بوده است. جمهوری اسلامی به عنوان میراث خوار رژیم شاه در پاسداری از رژیم اختناق و سرکوب، کوی سبقت را از رژیم سلطنتی ربود. به محض استقرار، زندان‌ها را از مخالفین سیاسی انباشت. جای شکنجه گران ساواک رژیم شاه را، شکنجه گران گمنام امام زمان گرفتند. بساط شکنجه از نو دایر شد، اما جای شلاق و شوک الکتریکی سلطنتی را شلاق اسلامی، قیامت ۸۰ درجه، آهن گداخته و تجاوز جنسی گرفت. دادگاههای نظامی فرمایشی شاه جای خود را به دادگاههای فرمایشی اسلامی دادند. اعدام‌های گروهی رژیم شاه، سرمشق اعدام‌های دستجمعی حاکمیت اسلامی شدند. ربودن، ترور و قتل‌های بی سر و صدای مخالفین سیاسی، در ابعادی جدید ظاهر گردید. جنایات وحشیانه رژیم، حتا در دو سال نخستین زمامداری اش کم نبود، اما گویی که تمام این وحشی‌گری، تنها پیش پرده‌ای بر به بند کشیدن دهها هزار تن از مخالفین سیاسی، شکنجه‌های وحشیانه، اعدام‌های گروهی و کشتار هزاران انسان در دهه ۶۰ بود.

با یورش همه جانبه ارتجاع، در نخستین سال‌های دهه ۶۰، دهها هزار تن از مخالفین حکومت اسلامی دستگیر و هزاران تن پس از شکنجه‌های وحشیانه، در بیدادگاههای چند دقیقه‌ای محکوم و به جوخه اعدام سپرده شدند. ابعاد کشتار مخالفین سیاسی توسط رژیم، در نیمه اول دهه ۶۰ چنان وسیع است که به رغم اعلام اسامی هزاران تن از آنها توسط سازمان‌های سیاسی، تنها هنگامی تمام ابعاد این جنایات برملا خواهد شد که رژیم سرنگون گردد. در این میان، اما جنایت تابستان ۱۳۶۷، در تاریخ جنایات بی انتهای حکومت اسلامی، نمونه منحصر به فردی از قساوت و بی‌رحمی رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی و جنایتی در ابعاد بزرگترین جنایات تاریخ بشری است.

چندین هزار زندانی سیاسی که از اعدام‌های نیمه اول دهه شصت جان سالم به در برده بودند، به دستور خمینی، این سرکرده جلاان، در مدتی کوتاه، چندین روز، گروه گروه تیرباران شدند، یا به دار آویخته شدند و در گورهای دستجمعی به خاک سپرده شدند. جنایتی چنان عظیم و تکان دهنده که هیچگاه مردم ایران آن را فراموش نخواهند کرد.

جلاان حکومت اسلامی بر این پندار خام بودند که با این کشتار وحشیانه، آخرین بقایای مخالفین اسیر و در بند را نیز نابود خواهند کرد و بدین طریق حکومت الله را ابدی خواهند ساخت. اما چندان نپایید که مخالفین این بار نه در ابعاد هزاران و دهها هزار، بلکه در ابعادی میلیونی به پا خاستند. صفوف مخالفان رژیم روز به روز گسترده‌تر شد و اکنون این مخالفت به نقطه‌ای رسیده است که عموم توده‌های زحمتکش مردم خواهان سرنگونی همان رژیمی هستند که مرتجعین با کشتار و سرکوب وحشیانه در خیال جاودانه ساختن‌اش بودند.

ابعاد مخالفت و ناراضیاتی از وضع موجود چنان وسیع است که هر رویداد کوچکی نیز می‌تواند، به یک رویداد بزرگ برای سرنگونی رژیم تبدیل شود. تظاهرات توده‌ای خردامه‌امسال، تنها یک نمونه آن بود. این ناراضیاتی و اعتراض گسترده توده‌ای، و قطعیت سرنگونی رژیم، چنان هراسی در میان هیئت حاکمه و طرفداران آنها پدید آورده است، که با گذشت هر روز تعداد بیشتری از آنها می‌کوشند، خود را مخالف سیاست‌های رژیم نشان دهند. حالا مدتی است که گروهی از میان کسانی که خود در سرکوب، اختناق و کشتار دهه ۶۰، نقش اصلی را برعهده داشتند، نظیر مجمع روحانیون، مجاهدین انقلاب اسلامی، کارگزاران رفسنجانی، دانشجویان پیرو خط امام و دفتر تحکیم وحدت و گروههای جدیدالتاسیسی که از سرکوبگران دهه شصت تشکیل شده‌اند، چنان ادعاهایی دارند که گویی اینان از همان آغاز حکومت اسلامی، مخالف سیاست‌های آن بوده‌اند. اما این ادعاها نمی‌توانند مردم را فریب دهند، و تنها چیزی را که بازتاب می‌دهند، فروپاشی حکومتی است که می‌خواهند با کشتار، پایه‌های آن را مستحکم سازند.

اکنون رژیم از همه سو با مخالفت، اعتراض و مبارزه مردم روبروست. شعار سرنگونی رژیم، به شعار اصلی توده مردم تبدیل شده است. جناح خامنه‌ای که اصلی‌ترین ابزارهای سرکوب دستگاه دولتی را در اختیار دارد، بیهوده تلاش می‌کند با تشدید سرکوب، این موج عظیم مخالفت و اعتراض را مهار کند. تنها طی ده روز آخر خردادماه، هزاران تن از مردم ایران را در سراسر ایران دستگیر نمودند. تعدادی را به ضرب گلوله و یا زیر شکنجه به قتل رساندند. گروه کثیری را به حبس محکوم نمودند و رفسنجانی مردم را به کشتار تهدید نمود. اما همانگونه که سرکوب‌های بیرحمانه چند سال اخیر نشان داده است، دیگر این تهدید و سرکوب کارساز نیست. میلیون‌ها انسان را نمی‌توان به زندان انداخت. میلیون‌ها انسان را نمی‌توان زیر شکنجه بازجویان وزارت اطلاعات، دستگاه قضایی و پلیس به قتل رساند. میلیون‌ها انسان را نمی‌توان اعدام کرد. اما این میلیون‌ها انسان ناراضی از وضع موجود که اکثریت بسیار عظیم مردم ایران را تشکیل می‌دهند، زمانی که در یک اقدام توده‌ای میلیونی به نبردی سرنوشت ساز برخاستند، تمام این دستگاه عریض و طولیل سرکوب را چونان دستگاهی پوشالی درهم خواهند شکست و حکومت جبار و ستمگر اسلامی را از ایران جاروب خواهند کرد. آن روز نزدیک است که توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران، جنایت‌کارانی را که صدها هزارتن از مردم ایران را کشتار کردند و هزاران زندانی سیاسی را تنها در یک کشتار دستجمعی در تابستان ۱۳۶۷ به قتل رساندند، به پای میز محاکمه بکشند و به جزای اعمال ننگین‌شان برسانند.

خلاصه ای از اطلاعیه‌ها

و بیانیه‌های سازمان

تشکیلات خارج کشور سازمان در اول سپتامبر ۲۰۰۳، اطلاعیه‌ای تحت عنوان «به استرداد پناهجویان پایان دهید» انتشار داد.

در این اطلاعیه گفته شده است که فشار و تضيقات علیه پناهجویان تشدید شده است. خبرهای چند روز اخیر در مورد پناهجویان بسیار نگران کننده است. دولت استرالیا قصد دارد، دهها پناهجوی ایرانی را به جمهوری اسلامی تحویل دهد و بنا بر اطلاعات منتشر شده تاکنون دو نفر از آنان به دست جلاان اسلامی حاکم بر ایران افتاده‌اند.

در انگلستان یک پناهجو از فرط ناامیدی اقدام به خودسوزی کرده و در وضعیت بسیار بدی در یک بیمارستان منچستر بستری است. دولت ترکیه، تعداد زیادی از پناهجویان را در سه اتوبوس به مرزهای ایران منتقل کرده و قصد استرداد آنها را دارد.

در پایان اطلاعیه آمده است که تشکیلات خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت) شدیداً به این اقدامات اعتراض می‌کند و خواهان توقف فوری استردادها، فشارها و رد خود به خودی پرونده‌های پناهجویان است. همچنین از نهادهای رسمی و بین‌المللی مربوط به پناهندگی خواسته شده است که در قبال این اقدامات، از خود واکنش نشان دهند.

از صفحه ۲

* چند خبر کوتاه

- خبرگزاری ایلنا اعلام کرد که کارخانه فخر ایران از سال گذشته تعطیل شده است و از ۲۲۰۰ کارگر شاغل در این واحد ۱۵۰۰ نفر تسویه حساب کرده و ۷۰۰ نفر دیگر همچنان بلامتکلیف‌اند.

- به گزارش خبرنگار "اعتماد" درحال حاضر ۴۴ هزار مهندس کشاورزی، ۳۳ هزار دکنتر، ماما و پرستار بیکار وجود دارد.

- پرسنل بیمارستان ولی عصر اراک، در

اعتراض به سختی شرایط کار و عدم پرداخت حقوق مناسب، دست به تحصن زدند.

- علی یزدانی رئیس کانون سراسری انجمن

صنعی کارگران نانوايي در گفتگو با خبرنگار ایلنا گفت: "از ۳۵۰ انجمن صنفی فعال در کشور، تنها ۸۰ انجمن باقی مانده است در صورتی که تعداد تشکلات کارفرمایی به ۴۰۰ نهاد افزایش یافته است."

کمک‌های مالی رسیده

سوئیس

۵۰ فرانک سوئیس

مینا آویدا

هلند

۵۰ یورو

رفیق صفایی فراهانی

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی

سازمان فداییان (اقلیت)

شهریور ماه ۱۳۸۲

کار - نان - آزادی - حکومت شورایی

تشدید اعتراضات علیه حضور نظامی امپریالیست‌ها در افغانستان و عراق

روز اول ماه می، رئیس‌جمهور آمریکا جورج بوش طی یک سخنرانی رادیویی، تلویزیونی، فاتحانه اعلام نمود که رژیم بعث عراق توسط نیروهای نظامی ائتلاف امپریالیست‌های آمریکایی، انگلیسی کاملاً درهم شکسته شده و اکنون سراسر خاک این کشور تحت کنترل کامل ارتش‌های این دو قدرت بزرگ جهان قرار دارد. با اعلام این خبر و پخش صحنه‌هایی از شهرهای مختلف عراق که در آنها مردم با یاری نیروهای نظامی امپریالیست‌ها مجسمه‌های عظیم دیکتاتور این کشور را به زیر کشیده و با رقص و پایکوبی بر سر این سمبل‌های واژگون شده ستم و سرکوب، شادی خود را به نمایش گذاشتند، ظاهراً دیکتاتور برای نگرانی امپریالیست‌ها نبود و صد‌ها هزار سرباز و درجه دار ارتش‌های مهاجم تصور می‌کردند که با پایمان ماموریت خود در عراق و برقراری "دمکراسی" در این کشور، زمان زیادی نخواهد کشید که آنها راهی خانه و کاشانه خود شوند.

اما طولی نکشید که امپریالیست‌های اشغالگر آمریکایی و انگلیسی شاهد وخیم‌تر شدن هر چه بیشتر اوضاع و کشتار هر روزه سربازان و نظامیان خود شدند. بنابه امار منابع خبری وابسته به وزارت دفاع آمریکا تلفات ارتش این کشور پس از اعلام خبر درهم شکستن رژیم بعث عراق و پیروزی امپریالیست‌ها، بیشتر از دوران جنگ علیه رژیم عراق بوده است. گسترش موج مقاومت در مقابل اشغالگران تنها به مناطق کنترل ارتش آمریکا محدود نشده و منطقه جنوب عراق نیز، که تحت اشغال ارتش انگلستان است، در این مدت شاهد گسترش روزافزون خشم و انزجار توده‌های فقرو و فلاکت زده این کشور علیه سربازان انگلیسی بوده است. به ویژه این که این اولین باری نیست که نظامیان انگلیسی به بهانه برقراری نظم و امنیت و یاری‌رساندن به مردم عراق برای برقراری دمکراسی، این منطقه را به اشغال خود درآورده‌اند. مردم این منطقه به خوبی می‌دانند که در اواخر قرن میلادی گذشته نیز بیش از ۷۰ هزار نفر از سربازان انگلیسی قیام مردم این شهر را به خاک و خون کشیدند و استعماری استعماری خود بر خاک این کشور را تثبیت نمودند.

اما اکنون اوضاع تغییر کرده است. مردم ستم دیده این منطقه دیگر نه فریب رژیم سرکوبگر گذشته را می‌خورند و نه اعتمادی به امپریالیست‌های انگلیسی دارند. فوراً این بی‌اعتمادی و نفرت مردم علیه اشغالگران با برجستگی در تمام ماه اوت قابل مشاهده بود. اولین روز اعتراض ۸ اوت بود. در این روز کاسه صبر مردم بصره دیگر لبریز شده و این شهر شاهد تجمعات اعتراضی و راهپیمایی ده‌ها هزار نفر علیه اشغالگران انگلیسی بود. ۴ ماه پس از سرنگونی رژیم بعث هنوز هیچ‌یک از وعده‌های اشغالگران عملی نشده است. درگرما می‌کشند تا بستان وضعیت آب آشامیدنی در این شهر بیش از گذشته به وخامت گراییده و قطع روزانه برق به مدت چند ساعت دیگر جان مردم را به لب رسانده است و به رغم تمام این اوضاع ناسف بار حکومت‌گران امپریالیست تنها با وعده و وعید تلاش دارند مردم را ساکت کنند. روز ۹ اوت، مردم خشمگین، راه‌های ارتباطی میان واحد

های نیروهای نظامی انگلیس رامسدود کرده و خواهان سر و سامان دادن فوری به اوضاع مرگبار این شهر شدند. در مقابل ارتشیان انگلیس که عمدتاً از سربازان خدمت کرده در خاک ایرلند بودند و بی‌طولایی در سرکوب جنبش‌های توده‌ای دارند، تنها چاره رادرسرکوب همه‌جانبه این اعتراضات دیده و در این روز به روی مردم معترض آتش گشودند و حداقل ۳ نفر را به قتل رساندند. با پخش این خبر، خشم و نفرت مردم اوج تازه‌ای گرفت و در روزهای بعد خیابان‌های این شهر شاهد برپایی تظاهرات و راهپیمایی‌های وسیع تری شد.

در مناطق مرکزی عراق اوضاع اشغالگران آمریکایی بهتر از این نیست. در این جا هم در طول ماه‌ها، روزی نبود که تعدادی از نظامیان این کشور مورد حمله هسته‌های مقاومت محلی، که ماهیت و وابستگی آنها به جناح‌های درگیر در عراق مشخص نیست، قرار نگرفته و به قتل نرسند. علاوه بر این و در همین مدت تعداد روز افزونی از مردم بی‌دفاع عراق نیز قربانی خشم و جنون سربازان آمریکایی شده و جان خود را از دست دادند. اما قربانیان سرکوبگری سربازان آمریکایی به مردم بی‌دفاع عراق محدود نشد و مقابله و ازسرا برداشتن خبرنگاران مستقل از دیگر اهداف سرکوبگرانه امپریالیست‌ها بوده است. از آغاز حمله نظامی به عراق تاکنون ۱۷ خبرنگار به دست نیروهای نظامی ائتلاف امپریالیست‌ها به قتل رسیده‌اند که آخرین نمونه‌ها نیز قتل خبرنگار رویتز بود که در روز ۱۷ اوت در شهر بغداد مورد اصابت گلوله تانک قرار گرفت و جان خود را از دست داد.

این اوضاع مرگبار تنها به عراق محدود نمی‌شود. کشور دیگر منطقه خاورمیانه، که بیش از ۲۲ ماه پیش از سوی امپریالیست‌های آمریکایی به اشغال کامل درآمده و آن زمان نیز رئیس‌جمهور این کشور، فاتحانه بر پرده تلویزیون ظاهر شده و خبر از درهم شکستن کامل رژیم طالبان داد، یعنی افغانستان هم در روزهای آغازین ماه اوت شاهد پیدا شدن مجدد سر و کله مرتجعین وابسته به طالبان بود. نیروهای شبه نظامی وابسته به طالبان در روزهای آغازین این ماه حملات نظامی خود علیه نیروهای به اصطلاح حافظ صلح سازمان ملل متحد را در مناطق جنوبی این کشور گسترش داد. کار به جایی رسید که دامنه این حملات به مناطق مرکزی و حوالی شهر کابل رسید و همین امر نگرانی شدیدی را در میان هیئت حاکمه آمریکا برانگیخت. واقعیت این است که امپریالیست‌های آمریکایی هرگز تصور نمی‌کردند که طرح آنها مبنی بر تغییر آرایش سیاسی و نظامی منطقه خاورمیانه به زور سرنیزه زمانی بتواند مشکلات عدیده فعلی را برای آنها به همراه آورد. رویای اشغال سریع افغانستان و عراق و سرازیر شدن سودهای هنگفت ناشی از تسلط کامل بر منابع طبیعی این کشورها، اکنون به کابوس حضور نظامی طولانی مدت و پرهزینه بدل شده است. در این شرایط است که امپریالیست‌های آمریکایی به فکر تقسیم هزینه‌های نظامی این چپاولگری آشکار افتاده و سرانجام هم با بهره جویی از نفوذ مادی و سیاسی خود تا حدودی به این اهداف خود، لااقل در افغانستان، دست یافتند. در همین راستا بود که روز ۱۱ اوت فرماندهی کل ارتش چند ملیتی که تحت عنوان نیروهای "حافظ صلح" در کابل مستقر است، را به نظامیان وابسته به "پیمان آتلانتیک شمالی" ناتو، واگذار نمود. به این ترتیب این بازوی

از صفحه ۱

مبارزه طبقاتی و رهایی زن (۳۱)

جنبش اعتصابی زنان مربوط به دوره ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ باشد که رشد و آگاهی در میان زنان پیرامون مطالباتشان به عنوان یک زن طرح می‌شد. آنها دیگر اهانت و استعمار جنسی توسط سرکارگران و اربابان را نمی‌پذیرفتند. آنها همچنین اعتصابات حول خواست‌ها و نیازهای مختص خود برپا کردند. مخالفت با سوء استفاده جنسی از زنان، به کرات منجر به اعتصابات می‌شد. در سال ۱۹۱۳ در کارخانه Gisov در مسکو، اعتصابی آغاز شد چرا که برخورد مدیریت تنفر آور بود و چیزی جز فحشا نمی‌توان به آن گفت. یکی از مطالبات، رفتار مودبانه با زنان کارگر به طور خاص و ممنوعیت فحاشی بود. علت اصلی اعتصاب ۵۰۰۰ کارگر کارخانه Khludovsky در Yartsev نیز برخورد خشن یکی از سرکارگرها نسبت به زنان کارگر بود. جرم اوحتاً توسط بازرس کارخانه ثبت شد. از جمله خواست‌های اعتصاب، برکناری سرکارگر بود. در یک کارخانه تولید تخته سه لایه در ریگا، زنان با چسبی کار می‌کردند که از خون دل‌مه شده، سیمان و آهک تهیه شده بود. این چسب بوی نامطبوعی داشت و پوست دست کارگران را له می‌کرد. یک علت دیگر نارضایتی این بود که گفته شده بود، سرکارگران از کاربرد و قیحانه - ترین کلمات خطاب به زنان ابایی ندارند. مطالبات دیگری در سایر کارخانه‌ها حول مشکلات زنان کارگر باردار و مادران وجود داشت: خواست مرخصی دوران بارداری، دریافت نیمی از دستمزد در دوران مرخصی، برخورداری از استراحت هر دو ساعت یک بار برای شیردادن به نوزاد، و علیه اخراج زنان باردار، اعتراض به عدم استخدام زنان متأهل و ممنوعیت کار سنگین در دوران بار - داری بود. (همان جا - صفحات ۵-۵۵۴)

* برگزاری روز جهانی زن برای نخستین بار در روسیه، موضوع بخش بعدی است.

نظامی امپریالیست آمریکا در اروپا برای نخستین بار در تاریخ حیات خود منطقه نفوذ خویش را به مرزهای خارج از اروپا گسترش داد و شکل جدیدی تا مین هزینه‌های کمر شکن تجاوزات نظامی امپریالیست‌های آمریکایی در دیگر مناطق را آشکارا به نمایش گذاشت. دیگر امپریالیست‌های ریز و درشت جهان موظف شدند که قبل از بهره جویی از ثروت چپاول شده کشور - های اشغال شده توسط اربابان خود، کمی از هزینه‌های کمر شکن و نجومی درهم شکستن قطعی هرگونه مقاومت و اعتراضی از سوی توده‌های زجر کشیده این کشورها را به عهده بگیرند. هر چند دیگر روشن نیست که غنائم به چنگ آمده به چه نحوی در میان امپریالیست‌ها تقسیم خواهد شد. اما همین جنگ بین گرگ‌ها بر سر تقسیم غنائم طعمه‌های خود بدون شک زمینه‌ساز بروز اختلافات جدید و تشنج‌های منطقه‌ای در میان امپریالیست‌ها خواهد بود.

مصاحبه نشریه کار با تعدادی از فعالین زن نشست مشترک (قسمت اول)

نشریه کار با طرح این دوسؤال:

نقش زنان در نشست نیروهای چپ را چگونه ارزیابی می کنید؟
نشست در رابطه با مساله زنان چه باید بکند؟
گفتگوی کوتاهی با تعدادی از فعالین زن نشست مشترک انجام داده است. در این شماره پاسخ رفا: آزاده، پروانه قاسمی، زمان مسعودی، سوسن بیوسفی، فاطمی و مزده فرهی از نظر خوانندگان نشریه کار می گذرد.

آزاده:

۱- آنجائیکه نشست مشترک نیروهای کمونیست و چپ ضوابطی برای عضو گیری خود تصویب نموده است و کلاً مشخص نیست چه کسانی عضو نشست مشترک بوده و چه کسانی پیرامون آن فعالیت دارند، میخوام بطور تخمینی به تعداد ده درصد که به زنان نشست مشترک اختصاص می یابد اشاره کنم و اگر این تعداد تقریبی را در نظر بگیریم، باید اذعان داشت که فعالیت زنان نشست کمتر از فعالیت مردان که از نظر تخمینی درصد بسیار بالاتری را بخود اختصاص می دهند، نبوده است. در این زمینه می توانم به عضویت زنان در شورای هماهنگی چه در دوره قبلی و چه در دوره کنونی، در سازماندهی و پیشبرد امورات بولتن، در بعهده گیری وظایفی چون تنظیم، تایپ و ترجمه مقالات و اعلامیه ها، در سازماندهی اکسیونهای محلی و سراسری و غیره اشاره کنم.

اما در صورتیکه این ارزیابی رانه در مقایسه با فعالیت مردان نشست مشترک بلکه در رابطه با انتظارات ما از زنان با تجربه فعال سیاسی بطور اخص ارائه بدهیم، بنظر نقش زنان نقشی پاسیو بوده است. زنان نشست مشترک خود را در مسائل گرهی نشست مشترک چه به صورت کتبی و چه به صورت شفاهی کمتر شرکت می دهند. به خصوص آن بخش از زنان فعالی که در بیرون از نشست مشخص در زمینه زنان فعالیت داشته و تجربیات فراوانی اندوخته اند، در چهارچوب نشست خود را بیشتر به مسائل زنان محدود می کنند. بطور مثال مقالاتی که تاکنون در بولتن بچاپ رسیده اند بندرت به قلم زنان نوشته شده اگر چه به خصوص در تنظیم مقالات سازمانی مسلماً زنان نقش مستقیم داشته اند. یکی از انتقادات زنان فعال سیاسی نسبت به جریانات چپ همواره این بوده است که سازمانهای سیاسی خواسته های زنان را به سوسیالیسم پاس می دهند و در شرایط کنونی وقتی به آن نمی نهند. اما واقعیت فعالیت مشخص زنان پیرامون مساله زن که در چندین سال گذشته بخصوص از سطح روشنگری برتری نسبت به سابق برخوردار است نشان می دهد که آنان زندگی عادی و روز مره زنان و سر و کله زدن روزانه شان را با فرهنگ مرد سالار کلا به فراموشی سپرده اند و هیچگونه کمک فکری و راهبرد عملی پیش پای زنان نمی گذارند.

یعنی در نهایت امر تشکلات زنان که باخواست تغییر وضعیت موجود قدم پیش گذاشته اند اینک به بحثهای روشنفکری در غلطیده اند که از واقعیت روزمره زندگی زنان فرسنگها فاصله گرفته اند. یکی از

مسائلی که نشست می تواند به آن بپردازد میتواند همین واقعیت باشد.

می خواهم به یکی دیگر از ضعفهای خودمان اشاره کنم؛ اگر مردان یک مجموعه در رابطه با مساله زنان نظر ندهند، مورد حمله ما قرار می گیرند که چرا به مساله زنان بی اعتنائی شده است و اگر از سوی آنان پیشنهادی آورده شود باز ما برمی خیزیم که بگذارید زنان خودشان مسائل شان را مطرح کنند و شما برایشان طرح نریزید.

بنظر من ما می بایستی خارج از اینگونه برخوردهای بی نتیجه قدم جلو گذاشته و نظریات خود را در زمینه چگونگی پیشبرد فعالیتها، چگونگی دستیابی به خواسته های دمکراتیک و سوسیالیستی زنان، چه در درون نشست و چه در خارج از آن مطرح نموده و به پای تدرک عملی این خواسته ها بر مبنای ارزیابی واقعی از ظرفیتهای موجود برویم.

۲- به نظر من نشست مشترک نیروهای کمونیست و چپ هنوز به آن مرحله از تکامل تشکیلاتی نرسیده است که ما به خواهیم در این زمینه انتظارات زیادی از آن داشته باشیم. نشست هنوز قدمهای اولیه تکاملی اش را به پیش می برد و انتظارات غیرواقعی و غیر قابل برآورد تنها به نامیدی و رویگردانی از هدف اولیه نشست منتهی خواهند گشت.

نشست می تواند در آینده با ایجاد ابزارهای مختلف به هر مساله ای بطور مشخص بپردازد، بطور مثال کارگران، زنان، جوانان، مساله ملی، مساله خارجیان، پناهندگان و غیره. در هر کدام از این بخشها می توانند علاقمندان و فعالینی کار کنند که از یک سو با بحث و تبادل نظر و فعالیتهای عملی اهداف نشست را به تدریج دقیق تر نموده و به پیش می برند و از سوی دیگر در مقابل نشست موظف به پاسخگویی و گزارش دهی می باشند.

اما در حین همین قدمهای اولیه است که ما می بایستی میخ اهداف آتی را بگویم. یعنی ما زنان و به خصوص آن رفقائی که در زمینه مسائل زنان تجربه بیشتری دارند، می بایستی با استفاده از ابزارهای نظیر برگزاری سمینارها، اختصاص یک شماره از بولتن به بحثهای مشخص حول مسائل زنان، ویا بحثهای پالناک، بحثهای پیرامون مسائل و خواسته های زنان را بطور فعال براه بیندازیم و از این طریق نظریات یکدیگر را بشناسیم و توافقات خود را فرموله کنیم. بنظر من صرف اینکه در هر اعلامیه، منشور ویا اساسنامه دو جمله در رابطه با زنان مطرح شود کافی نیست. اینک ما بایستی نه تنها مشخص کنیم که از چه خواسته های دفاع می کنیم و تصور ما از چگونگی به عمل درآمدن این خواسته ها چیست، بلکه نکات مشترک ما در اهداف و وظائف مرحله ای مان کدامند. چه چیزی نشست مشترک را از جریاناتی که خارج از نشست پیرامون مساله زن فعالیت می کنند متمایز می کند و اصولاً نظر نشست در برخورد با آنان به چه گونه ای است.

بطور کلی ما می بایستی در شرایط حاضر بطور مشخص از چند زاویه مساله زنان را مورد بحث قرار دهیم:

۱- روابط درونی نشست

در این بخش از فعالیت به نظر آوردن برخی بندهای اساسنامه ای

از صفحه ۱

ضروری است. بطور مثال بایستی در طیف شورای هماهنگی و پیاور ارگان تصمیم گیرنده دیگری ضرورتاً تعداد مشخصی از زنان شرکت داشته باشند.

ایجاد یکسری امکانات رفاهی می بایستی در دستور کار نشست قرار بگیرد که الزاماً تنها از مختصات نشست مشترک نیست بلکه برمبنای تجربه از فعالیتهای تائکونومی توان انتظار آنرا داشت. بطور مثال از آنجائیکه بسیاری از مردان ما هنوز از این مساله بسیار بدورند که خود به فرزندانسان رسیدگی کنند تا زنانسان در سمینارها شرکت جویند، به همین دلیل یا بسیاری از آنان از شرکت در سمینارها خودداری می کنند و یا هنگام شرکت وظیفه رسیدگی به فرزندان بعهده آنان است و یا اینکه هردو کار را به موازات هم پیش می برند. پس هنگام برنامه ریزی سمینارها بایستی فراهم آوردن امکاناتی برای همراهی و مراقبت از بچه ها همیشه مورد نظر قرار داشته باشد.

پیشبرد بحثهای مربوط به زنان از طریق برگزاری جلسات حضوری و پالتاکی، مقالات بولتن و غیره.

۲_ فعالیت در خارج از نشست

در این بخش از مبارزات نشست مشترک وظائف بسیاری پیش روی ما قرار می گیرد که می بایستی برای تک تک آنان راهلهای مشخصی پیدا کنیم نظیر جلب حمایت زنان خارج از نشست و تشویق آنان به همکاری با نشست مشترک

حمایت از وتاثیرگذاری برمبارزات زنان

شناساندن فعالیت زنان به نیروهای خارجی

و غیره

اما همانگونه که در ابتدا به آن اشاره نمودم از یک سو می بایستی در شکل گیری و سازماندهی نشست مشترک بطور فعال شرکت نمود و از سوی دیگر اهداف مشخص حول مسائل زنان را تدقیق نمود و شکل پیشبرد آن را در دستور کار قرار داد.

پروانه قاسمی:

پیش از پاسخ به سوال های شما تذکر این نکته ضرورت دارد که این سوال ها مربوط به سازمانی است که زنده و فعال است و دارای سیاست، برنامه و ارگان های مشخص و تقسیم کار انقلابی است. در حالی که "نشست مشترک" هنوز به چنین وضعیتی نرسیده و پس از دو سال بحث و گفتگو، حتا عنوان مناسب برای خود انتخاب نکرده است. هنگامی که این جریان حتا از فعالیت های حداقل در مورد مسائل جاری عاجز است، از آن انتظار چندانی نمی توان داشت.

با اینهمه و به این امید که از روندی که آغاز شده است یک جریان انقلابی پا به عرصه مبارزه بگذارد، می توان پاسخ به سوال ها را چنین داد:

باید بگویم حضور بسیار کم زنان در "نشست مشترک" بیان آن است که زنان چندان امیدی به این جریان ندارند و تا در عمل و حرکت مبارزاتی "نشست . . ." نشان ندهد که مرزبندی مشخص بایک سری افکار و نظرات عقب مانده و سیاست های سنتی در جریانات "چپ" نکرده است زنان کمتر پایه این نشست می گذرانند، همان طور که در دو نشست گذشته زنان مستقل و انجمن های زنان آمدند و رفتند. علت این است که در آن چیز نو و روابط جدیدی نیافتند. با برخی که صحبت می کردم و جویای علت می شدم می گفتند این هم چیزی جز تکرار مکررات نیست!

از آنجا که من مبارزات زنان را جدا از مبارزه طبقاتی نمی دانم فکر می کنم نشست مشترک یا هر جریان سیاسی دیگری که خواهان

تحقق اهداف انقلاب سوسیالیستی می باشد، باید با بازنگری دوباره و حتا چندباره به جنبش کمونیستی از اشتباهات و کاستی های این جنبش بویژه در زمینه کم بها دادن به ویژه گپهای جنبش زنان درس گرفته، در جهت حل انقلابی مشکلات و مسائل زنان کوشش کند. یکی از مهم ترین اشتباهات جنبش جهانی کمونیستی در گذشته این بود که در این جنبش نبرد علیه مردسالاری از مبارزه طبقاتی جدا گردید و در نتیجه مبارزه در جهت حل مسائل زنان به آینده ای نامعلوم که هیچگاه فرانسید، محول شد. این امر نه تنها کمکی به حل مسائل زنان نکرد بلکه یکی از عوامل مهم در ناکامی انقلابات اجتماعی نیز گردید. زیرا در حقیقت مشکلات و مسائل زنان یکی از مسائل ریشه ای در جامعه طبقاتی است و باید هم گام و هم زمان با مسائل اساسی دیگر که انقلاب آن ها را در دستور می گذارد، مطرح گردند. نیروهای "چپ" و "کمونیست" ایرانی نیز در همین راستا به مسائل زنان همان برخورد را کردند که در شوروی سابق شد. برای مثال در جریان قیام ۵۷ نه تنها هیچگاه مسائل زنان از جانب جریانات مدعی کمونیسم مطرح نشد بلکه حتا برخی جریانات "چپ" علیه اعتراضات زنان نسبت به احفاد و سرکوبی که جمهوری اسلامی که از همان ابتدای به قدرت رسیدن برضد زنان در پیش گرفت، موضع گرفتند. چرا که بنظر آن ها هنوز زمان برای طرح مسائل زنان فرا نرسیده بود! در درون سازمان ها نیز وضع از این بهتر نبود. این کژروی ها تا به آنجا رسید که اکثریت زنان دیگر تمایلی به شرکت در سازمان های چپ سنتی نیافتند.

اکنون که ضرورت آن فرا رسیده تا تصمیم جدی برای سازمان دادن نیروهای که خواستار تحقق اهداف سوسیالیستی هستند، گرفته شود، اگر ما نتوانیم از طریق طرح مشخص مسائل زنان در چارچوب یک برنامه و پلتفرم انقلابی به پراکندگی نیروهای انقلابی خاتمه دهیم، مسلمانان در "نشست مشترک" حضور فعال نخواهند داشت. ما باید برضعفها و بی عملی جنبش چپ فائق آئیم و با سازماندهی نیروهای انقلابی جنبش، شرایط را برای شرکت و دخالت نیروهای کمونیست در نبردهای اجتماعی و طبقاتی فراهم سازیم. عدم حضور نیروهای کمونیست در تحولات سیاسی جامعه، علی رغم اعتصابات و جنبش های کارگری و مبارزات دانشجویی و قیام های مردمی در شهرها که به جرات می توان گفت در برگیرنده اکثریت عظیمی از زنان جامعه است، باعث خواهد شد دوباره از مبارزات مردم عقب بمانیم. با شرکت در مبارزات انقلابی در ایران و در مقیاس جهانی است که می توانیم اعتماد نیروهای انقلابی از جمله زنان را به جریانات کمونیست و چپ جلب کنیم. با طرح مسائل زنان به عنوان بخشی از مبارزه طبقاتی علیه بورژوازی، حرکت شرکت و پشتیبانی از خواست های آن هاست که "نشست مشترک" می تواند در جهت حل مسائل زنان کوشش کند. اما از آن جا که این نشست هنوز به جایی نرسیده، فاقد برنامه و پلتفرم سیاسی است و پس از دو سال بحث و مناظره هنوز سامان نیافته است طبعاً نمی تواند به مسائل مهم سیاسی و طبقاتی از جمله مسائل زنان، پاسخ دهد.

زمان مسعودی:

در ارتباط با پاسخگویی به ستم جنسی و کسب حقوق مساوی با مردان در کلیه عرصه های اجتماعی، ما با دو گرایش کلی در درون فعالین جنبش زنان روبرو هستیم.

گرایشی که مبارزات زنان را مستقل از مبارزه طبقاتی و همکاری با نیرو - های چپ ارزیابی می کند و گرایشی که مبارزات زنان جهت دستیابی به حقوق خود را در ارتباط تنگاتنگ با مبارزات طبقاتی جامعه می داند. به تصور من کمیت قلیلی از زنان، که در درون نشست مشترک فعالیت

در ساختار اقتصادی جامعه و یا تغییراتی در وظائف و نقشهای اجتماعی از میان نمی رود به عبارت روشنتر موقعیت اجتماعی زن و ماهیت مناسبات زن ستیز صرفا به عملکرد مناسبات مبتنی بر مالکیت خصوصی خلاصه نمی شود و عملکرد مالکیت خصوصی درکنار مجموعه‌ای از مناسبات اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی مرد محورانه زندگی زنان را تحت تاثیر قرار می دهد، و بی تردید مناسبات زن ستیزانه تنها در طرح تمامیت آن قابل بررسی و درک می باشد . بنابراین آزادی زنان از انقیاد روابط مردسالارانه تنها با مبارزه طبقاتی بدست نمی آید و نابرابریهای جنسیتی به عنوان پدیده ای سرمایه دارانه - مرد سالارانه قابل درک می باشد و آزادی زنان در پی رهائی کامل از این هردو پدیده و دستیابی به برابری حقوقی - سیاسی و اجتماعی با مردان و تحقق امکان اعمال اراده مستقیم و مستقل آنان در دایره زندگی خصوصی و اجتماعی قابل تصورات است.

بنابراین در روند مبارزات اجتماعی زنان، جهت دهی تحرک آنان تنها بر علیه نابرابریهای طبقاتی، بدون برجسته نمودن نقش ستم جنسی تنها تضعیف درک آنها نسبت به نابرابریهای جنسیتی بوده و محدود کردن آن عدم پاسخگویی به مبارزه علیه زن ستیزی و مبارزات زنان علیه آن خواهد بود که در نهایت به تضعیف مبارزه طبقاتی آنان نیز خواهد انجامید. بر همین مبنا نشست مشترک در زمینه ضرورت توجه به مسائل زنان نمی تواند از خود سلب مسئولیت نماید. و اگر برای ماوریم که ستم جنسی بر زنان جزئی از ساختار سرمایه داری - مردسالار است پس مبارزه برای سوسیالیسم انقلابی - انسانی جدا از مبارزه برای رهائی زن نیست، بعبارت دیگر مبارزه سوسیالیستی، مبارزه ضد مردسالاری هم هست چرا که سلطه مردان بر زنان نیز محدود به طبقه خاصی نبوده و ستم بر زنان ستمی است نظام مند که بنیان آن نظام طبقاتی - مردسالارانه است و تغییر این مناسبات و حل ریشه ای و رادیکال آن در گرو مبارزه ای هدفمند و سازمان یافته است، اما مناسفانه مشکلی که در واقع اکنون با آن مواجه ایم این است که چپ ایران و نیز نشست نیروهای چپ . . . در ایجاد زبانی مشترک و راه یابی برای ایجاد پیوند و ارتباط با مبارزات حق طلبانه زنان فاقد بینش لازم بوده و تنها یکی از اثرات عدم وجود این زبان مشترک حضور محدود زنان در نشست و دخالتگری محدودتر آنان در سرنوشت سیاسی نشست مشترک می باشد، اما تاثیر منفی و مهمتر دیگر آن زمینه سازی تقسیم شرکت کنندگان در نشست به زنان و مردان نشست می باشد و بر چنین زمینه ای است که رفقای مرد خود را مستلزم به طرح مسائل زنان و دل دادن به مشکلات آنان نمی بینند و اکثرا اولویتها را مطرح می کنند و مشخص هم نمی شود که این "اولویتها" بر چه مبنائی است و چه کسانی آنها را تعیین می کنند !

این بی توجهی نسبت به مسائل ویژه زنان بنظر می رسد ناشی از این نگرانی باشد که مبادا توجه زنان نسبت به مبارزات حق طلبانه شان در صف مبارزه علیه نابرابریهای طبقاتی انشقاق بوجود آورد و مساله اصلی که همانا مبارزه طبقاتی برای تحقق دمکراسی و سوسیالیسم است تحت الشعاع قرار گیرد، چنین دغدغه هائی تنها می تواند از درکی نادرست نسبت به خاستگاه و مطالبات افراد و گروههای مختلف اجتماعی که در عرصه های گوناگون مبارزاتی شرکت می کنند ناشی شود. نباید فراموش کرد که افراد و گروههای اجتماعی به جهت تدقیق نگرش و درک همه جانبه از مسائل و مطالبات خود و تحقق آنها، وارد عرصه مبارزات اجتماعی می شوند و در فرآیند این تلاش اجتماعی به درک و نگرش روشنتری دست می یابند، بنابر این نمی توان از زنان خواست که هویت و مسائل خود را به فراموشی بسپارند، نابرابریهای جنسیتی را نادیده بگیرند و مبارزه علیه آنرا تحت الشعاع "مساله اصلی که همانا مبارزه طبقاتی" می باشد

می کنند، بایستی به عنوان زنان سوسیالیست مواضع خود را در چهار چوب گرایش دوم تدوین کرده و به پیشبرد آن پافشاری نمایند.

برای سازماندهی زنان سوسیالیست در درون نشست مشترک، بایستی نشست نه تنها به خواسته های عمومی زنان که یکی از مهمترین حلقه های مبارزاتی جنبش اعتراضی جاری در ایران می باشد پاسخ دهد، بلکه بایستی به موازات آن جواب سوسیالیستی به چگونگی حل نهایی رفع ستم جنسی در جامعه ارائه نماید.

البته این اشکال بزرگ در میان رفقای زن وجود دارد، که علیرغم دانش، تجربه انقلابی و اراده برای مبارزه، بسیار غیر فعال به نقش خود در پیشبرد امر انقلاب برخورد می کنند. جوابگویی به علت این انفعال از حوصله این مصاحبه کوتاه خارج است، ولی به یکی دو مورد اشاره می کنم.

- زنان به علت نقش فروتری که در جامعه به آنان تحمیل شده است و تاثیر این فرودستی در تاریخ پروسه زن شدن آنان، نه تنها از امکانات کمتری برای رشد، آموزش تخصص و کسب دانش برخوردارند، بلکه خود نیز به علت همین سوسیالیزاسیون به توانایی خود در زمینه های مختلف بی اعتماد بوده و اگر اندک زنان استثنائی را نادیده بگیریم، آنها همیشه منتظر دستور و رهنمود از طرف مردان برای انجام کارهای "مهم" می باشند. این مردان می توانند در قالبهای پدر، برادر، همسر، رئیس و یا رفیق و هم‌مرز خود را عرضه نمایند. به نظر می آید موقعیت زنان در نشست مشترک نیز از این امر مستثنا نیست.

- شکست انقلاب ایران در همان بهار آغاز آن و هجوم یورش سیاه مذهبی به مبارزین، این فرصت استثنائی را از نیروهای چپ سلب کرد، که در این پروسه به اصطلاح بسیاری از کمبودها، انحرافات، اشتباهات و الگو برداری خود را از دیگر کشورها پرداخته و از این رهگذر خود را به مثابه مدافعین واقعی جنبش زنان بنمایانند.

علاوه بر برخورد نادرست به خواسته ها و حقوق زنان و موکول کردن آن به آینده ای نامعلوم، برخورد های مذهبی فئودالی که در ذهن بسیاری از ما ناشی از عقب ماندگی جامعه رخنه کرده و حضوری قوی داشته و احزاب و سازمان های چپ نیز جدا از این جریان عمومی نبوده و لذا ما در دوره حاضر با تشکل های چپی روبرو هستیم که اساسا مردانه بوده و کمیت اندکی از زنان را در خود جای داده اند.

با توجه به سیمای عمومی که در بالا عنوان کردم به باور من، زنان متشکل در نشست مشترک باید از سویی خواسته های عمومی جنبش زنان را فرموله کرده و پاسخ های مشخص به آن بدهند. و از سوی دیگر ارتباط تنگاتنگ نابرابری جنسی با حاکمیت مناسبات تولیدی استثمارگر در جامعه و توضیح این امر که ریشه کن کردن کلیه مناسبات نابرابر در جامعه در گرو انهدام نظام طبقاتی حاکم بوده و راه حلی سوسیالیستی می طلبد.

سوسن یوسفی:

به گمان من بررسی نقش و موقعیت زنان در نشست مشترک در گرو بررسی و درک ما از سوسیالیسم انقلابی - انسانی است که می تواند راهنمای ما در جریان فعالیت و مبارزه گردد و ما را به درک دقیق تر و روشنتری از شیوه نگرش به فعالیتهای اجتماعی - سیاسی افراد و گروههای مختلف اجتماعی نزدیکتر کند. بر همین مبنا من با طرح مقدماتی که بر اساس ضرورت مبارزه با نابرابریهای جنسیتی بموازات مبارزات طبقاتی استوار است تلاش می کنم به پرسش مطرح شده پاسخ بدهم.

جهانی بودن فرودستی زنان و ستم بر زنان در هر جامعه ای با هر نظام اقتصادی نشان می دهد که زنان علیه سلطه جنسی که بسیار عمیق و ریشه دار است، مجبور به مبارزه اند سلطه ای که تنها با تغییر

فاطی:

۱- برای ارزیابی‌ازین موضوع دروهله اول باید نگاهی به دو اجلاس گذشته نشست مشترک نیروهای چپ و کمونیست بیاندازیم و این‌که‌چه تعداد زنان در این اجلاس حضور داشتند. آن چه را که من می‌خواهم در این ارزیابی به آن بپردازم شاید نوعی جنبه تکراری داشته باشد اما تکرار بعضی مسائل نه تنها از اهمیت موضوع نمی‌کاهد که کاملا ضروری نیز می باشد. اساسا باید این نکته را در آغاز خاطر نشان ساخت که این دو اجلاس تا چه اندازه در مورد مسائل زن توجه نشان داده و به آن پرداخته‌اند. در ثانی به علت تفکرات مردسالارانه‌ای که در اکثر سازمان ها و احزاب چپ سنتی ما حکم فرماست تا چه اندازه میدان حرکت و فعالیت برای زنان باز بوده است. در پروسه ۲ سال گذشته دو اجلاس بزرگ با شرکت بیش از ده حزب و سازمان به همراه نیروهای مستقل و منفرد چپ و کمونیست برگزار شد اما می بینیم در هر اجلاس به تناسب شرکت کنندگان، حضور زنان به ده درصد هم نرسید! و سؤال این جاست که چرا زنان فعال و مبارز چپ جذب این نشست ها نشده و یا نمی شوند. چرا زنان مبارز و کمونیست حضورشان در این نشست ها کم رنگ بوده است!!!!

و مشخصا در اجلاس دوم نشست مشترک برای تشکیل شورای هماهنگی ۹ نفره دوازده نفر از شرکت کنندگان که عمدتا از کادر ها و فعالین سازمان های کمونیست و چپ نیز بودند خود را کاندید می کنند و از این دوازده نفر به ۹ نفر رای اعتماد داده می‌شود و از این ۹ نفر تنها یک رفیق زن به جمع شورای هماهنگی راه می یابد و غم انگیز تر این بود که رفقای هم‌که پیشنهاد دهنده کاندیداتوری برای افراد دیگر در دو نشست مشترک بودند کاندیدهایشان همگی مرد بودند! توگویی این تنها مردان هستند که می‌توانند قوانین وضع کرده و یا عزل و نصب نمایند. در واقع هنوز در این‌گونه مجامعی که انتظار می رود روحیات و اخلاق کمونیستی حکم فرما باشد کماکان هنوز با یک فرهنگ پدرسالار مواجه هستیم و هنوز به دلیل رسوبات فرهنگ فئودالی و وظایف سیاسی و اجتماعی به مردان سپرده می شود و هنوز مردان هستند که باید در سطح رهبری قرار بگیرند چرا که از نظر تجربه پرسابقه تر !! و از نظر سیاسی نیز توانایی‌های بیشتری را دارا هستند!! و نسبت به زنان از وقت آزادتری برخوردارند، از این منظر من فکر می‌کنم هنوز بت مردانه در این گونه نشست‌ها شکسته نشده است. اگر چه باور دارم ترک‌هایی برداشته شده که این خود می تواند آغاز و شروع مثبتی باشد. به اعتقاد من باید به باورهای مردسالارانه در خودمان یک خانه تکانی اساسی بدهیم و متأسفانه فرهنگ مردسالاری و مردمداربا هاله ارزش‌ها و نرم‌های خود جزئی از شخصیت و منش رفتاری ما شده است و هر کدام از ما آگاهانه و ناآگاهانه بخشی از این فرهنگ فئودالی را با خود یدک می‌کشیم و تا زمانی که با این نوع فرهنگ مردسالارانه مبارزه ای جدی صورت نگیرد در همواره بر همان پاشنه خواهد چرخید.

از نظر من نقش زنان مبارز و چپ و فعال کمونیست در دو اجلاس گذشته کم رنگ و بدون هیچ تاثیرگذاری در این اجلاس بوده است. برای نمونه من از تشکیل کمیسیون زنان در نشست اول یاد می‌کنم که در تداوم خود می‌توانست در اجلاس دوم، با پیگیری این کمیسیون به فضایی مبارزاتی در عرصه جنبش زنان در خارج از کشور فراروید و آن با در نظر گرفتن رشد و توانایی‌های زنان درگیر در این نشست‌ها و پیوند و گسترش نقش این جنبش با اجلاس مشترک مادیت می یافت، اما در نشست دوم این موضوع از طرف زنان شرکت کننده در اجلاس دوم با جدیت دنبال نشد و هنوز رفقای نشست مشترک موفق به سازماندهی این کمیسیون هم نشده‌اند!! و این مسئله، یک ضعف اساسی است که باید به آن پرداخته

قرار دهند و مبارزه عمومی را پیش برند!

در یک جامعه نابرابر، تنها زمانی می توان از حرکت مستقل و امکان اعمال اراده مستقیم بهره مند شد که در فرآیند مبارزه ای همه جانبه از دانش و توان و قدرت سیاسی برخوردار گشت، و برای تحقق چنین خواسته هائی نمی توان سیاهی لشکر بوده و خواست های ویژه خود را مطرح نکرد. و این نکته ای است که زنان هر روز بیش از پیش به آن وقوف می یابند. به یاد داشته باشیم که مشارکت زنان ما در جریانهای سیاسی گذشته بیشتر در مسیر تحقق مبارزه طبقاتی شکل می گرفت که بطور مکانیکی از عرصه مبارزه با نابرابریهای جنسیتی تفکیک می شد و شاید بتوان گفت که در کمتر مواردی برای احقاق حقوق زنان و کسب برابری با مردان وارد عرصه مبارزه مستقیم می گردید. امروز ما زنان به تجربه و براساس آگاهی جنسیتی دریافته اند که مشارکت و حرکت آنها می بایستی با هدف مبارزه با مردسالاری و جلوه های اجتماعی آن به موازات مبارزه طبقاتی سازماندهی شود، اما ساختار و کارکرد تشکلات سیاسی چپ رادیکال در رابطه با زنان و مشارکت آنها در فعالیتهای سیاسی همچنان سنتی باقی مانده و در صورت بندیهای تازه نیز اشارات کنایه گویه به نابرابریهای جنسیتی به نظر می آید بیشتر به جهت کسب منزلت باشد تا یافتن زبانی مشترک برای سامان دادن مبارزه‌ای مشترک، در حالیکه تلاش و مبارزه برای آزادی و دمکراسی را نمی توان از تلاش برای تحقق برابری جنسیتی جدا کرد و بر همین مبنا توجه ویژه زنان شرکت کننده در نشست مشترک به مبارزات و مطالبات حق طلبانه زنان و تلاش و مبارزه به جهت دستیابی به آن نه تنها نمی تواند لطمه ای به مبارزه طبقاتی بزند بلکه لازمه دستیابی به آن نیز می باشد و نباید فراموش کرد که دخالتگری و تلاش زنان در نشست مشترک اجبارا معطوف بر تدقیق و درک و نگری روشنی تر از مبارزه طبقاتی_ مردسالاری و تنظیم نقش و موقعیت زنان مبارز در چنین مبارزه ای است و بر همین راستاست که چشم انداز جامعه سوسیالیستی و آزاد به معنای برابری جنسیتی و از بین بردن هر گونه سلطه جنسی، طبقاتی، قومی و نژادی . . . به عنوان درون مایه و بنیاد اصلی تحرک زنان سوسیالیست از جمله در جریان نشست مشترک بوده و معرفت به آن، هر روز ابعاد بیشتری خواهد یافت، لذا از هم اکنون باید به راه کارهای لازم برای یافتن زبانی مشترک اندیش و پدیدار کرد که زنان دارای موقعیت اجتماعی و فرهنگی ویژه ای هستند که زمینه ساز مسائل و مطالبات ویژه و حق طلبانه آنان است و نه فقط جهان بینی سوسیالیستی که ضرورت‌های واقعی مبارزات طبقاتی و تغییر انقلابی مناسبات و ارونه کنونی دخالتگری مستقیم و حمایت از مطالبات حق طلبانه زنان را پیش‌روی مردان سوسیالیست قرار می دهد، پس نمی توان تنها نظاره‌گر بوده و قول حمایت داد. چپ سوسیالیست انقلابی زمانی می تواند به فاصله موجود بین جنبش سوسیالیستی و مبارزات اجتماعی زنان پایان دهد که با درک واقعی از ضرورت‌های عینی قادر به یافتن زبانی مشترک گردد. این ضرورتها بویژه در رابطه با جنبش سوسیالیستی جامعه ما یک اولویت واقعی است! و نشست مشترک به عنوان بخش رادیکال چپ ایران، نمی تواند نسبت به آن بی تفاوت باقی بماند. در عین حال وجود همین ضرورتها است که وظائف بلاواسطه زنان سوسیالیست فعال در نشست مشترک را ترسیم و برجسته می‌نماید! خلاء موجود و ضرورت غلبه بر آن می‌باید بدون پوشش و توجیه "تئوریک" مرسوم در برابر نیروهای حاضر در نشست مشترک و جامعه قرار گیرد و تنها در چنین صورتی برداشتن گام‌های عملی برای پایان دادن به آن ممکن خواهد شد. بر همین مبنا نقش و وظائف زنان نشست مشترک برجسته تر از رفقای مرد می گردد و ضرورت جد و جهد برای ترسیم نقش واقعی زنان در مبارزات انقلابی سوسیالیستی و گشودن مباحثات مربوط به آن در همه تجمعات سوسیالیستی، از جمله نشست مشترک مطرح می گردد و زنان فعال نشست مشترک می باید در جهت گشودن این مباحثات بدون تردید و دو دلی پیش قدم شوند.

بولتن به مباحث این مبارزه اختصاص خواهد یافت. اما عملاً می بینیم بند ۴ در بیان پایانی نشست دوم فقط در حد شعار در روی کاغذ مانده و از مادیت بخشیدن به آن اثری در دست نیست.

البته چرا، دواطلاعه در رابطه با ۸ مارس روز جهانی زن در سطح جنبش انتشار یافته است!!! اما در رابطه با دخالت در جنبش اجتماعی زنان تا به امروز دخالتی صورت نگرفته! اگر باور داشته باشیم که مسئله زن تنها مربوط به زنان نیست همان گونه که مسئله کارگران فقط مختص به خود ت کارگر نمی باشد پس نباید این گونه تلقی شود که مسئله زنان باید به خود زنان محول شود چرا که به دفاع از جنبش زنان و پرداختن به موضوعا آن همانند جنبش کارگری و مسائل مربوط به آن می باید بهای لازم داده شود، و این برعهده زنان و مردان کمونیست است که در جهت دادن و افشاء فرهنگ مردسالاری و دفاع از مطالبات و خواسته های زنان پیشگام باشند. و این موضوع از جهتی نیز بستگی به آن دارد که مردان کمونیست!! تا چه اندازه به مسائل زنان علاقمند باشند و تا چه اندازه از مطالبات این جنبش آگاهی دارند، چرا که مرد سالاری با فرهنگ جامعه ما چنان عجین گشته و جان سخت گردیده که تنها با کار فرهنگی درازمدت همه پیشروان و فعالین کمونیست و چپ می باید در جهت زدودن آن قدمی برداشت. همان طور که در بالا اشاره داشتم نشست مشترک تا به امروز در بخش مطالبات زنان جز کلی گویی صرف کار دیگری انجام نداده است. در پلاتفرم پیشنهادی شورای هماهنگی نشست مشترک نیز در بند ۴ آمده است: مبارزه با همه سنت ها و عقاید مرد سالار و اختصاص برنامه و بودجه ویژه برای برچیدن همه بقایا و آثار جامعه مرد سالار از زندگی فردی و اجتماعی زنان! اما این بند روشن نکرده که این مبارزه توسط چه کسانی و چگونه به پیش برده خواهد شد؟ در پلاتفرم پیشنهادی شورای هماهنگی نشست مشترک همان گونه که در همه زمینه ها مثلاً: در زمینه حکومت شورایی، آزادیهای سیاسی، اقدامات فوری در رابطه با ملل تحت ستم، افزایش حقوق قانونی و بهبود شرایط کار و زندگی کارگران، سیاست خارجی و مناسبات بین المللی و... خواهان تغییرات و اقدامات شده است. جا دارد در زمینه زنان نیز با شفافیت بندهای دیگری نیز به این پلاتفرم افزوده شود. این نشست مشترک در اجلاس سوم خود می باید خواهان قوانینی باشد که دیگر زنان مجبور نباشند تحت پوشش حجاب چادر و چاقچور و نقاب و مقنعه و... بر سر داشته باشند و ازدواج تنها رابطه قانونی حق انتخاب برای زنان نباشد. زنان به جرم رابطه با مردان شلاق و تازیانه را متحمل نشوند و به جرم عشق ورزیدن و داشتن رابطه جنسی سنگسار نگردند، چرا که مسئله زنان در ایران با توجه به اوضاع جهانی و حاکمیت رژیم ایدئولوژیک اسلامی و علیرغم همه خشونت ها و تضییقات آن، رژیم نه تنها نتوانسته این نیروی عظیم را در خانه ها محبوس کند بلکه موجب آن شده که این نیرو تبدیل به یک اعتراض وسیع اجتماعی گردد. زنان نسل جوان ایران به تجربه آموخته اند که برای کسب حقوق برابر و رادیکال خواسته های خود را بی پروا و شجاعانه باید بیان کنند و از هیچ نوع برجسب های اخلاقی و اجتماعی نیز هراسی نداشته باشند. این نسل جوان به گمانم هرگز حاضر نیست منافع و مطالبات خود را فدای هیچ مسئله و موضوع دیگری نماید. جایگاه واقعی خود را از مبارزات و تلاش ها در مطالبات و خواسته های خود خواهان است. واقعیت این است که در هیچ دوره ای از تاریخ معاصر ایران مسئله زنان در سطحی این چنین فراگیر در جامعه مطرح نبوده است. امروز زنان بخش مهمی از طبقه کارگر ایران را تشکیل می دهند و به یک نیروی عظیم سیاسی- اجتماعی و اقتصادی تبدیل شده اند و این رشد زنان در تضاد کامل با نظام مردسالار حکومت اسلامی قرار دارد و این رژیم دین و سرمایه هرگز قادر نخواهد بود که به حل این تضاد فائق آید.

شود و این که چرا در سمینارهایی که از طرف نشست مشترک برگزار می گردد زنان کمترین جمعیت آن را تشکیل می دهند؟ اما این درحالی است که وقتی سمینارهای سالیانه های را که از طرف مثلث بنیاد پژوهش های زنان در کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی برگزار می گردد، زنان زیادی جذب این سمینارها می شوند و زنان فعال چپ و رادیکال نیز از اقضا نقاط دنیا با صرف هزینه های زیاد خود را به این سمینارها می رسانند که ناگفته نماند در این گونه سمینارها هم عکس قضیه صادق است و به لحاظ کمیت این (همیشه مردان هستند که کمتر از ۱۰٪ جمعیت تشکیل دهنده آن محسوب می شوند). اما در سمینارهای سیاسی همیشه با ازدحام جمعیت مردانه مواجه هستیم. البته به اعتقاد من ما زنان نیز در این زنانه و مردانه شدن اینگونه مجامع نقش داریم، و این جاست که من به عنوان یک فعال کمونیست نگرانی های خود را در قبال عدم حضور زنان چپ و کمونیست و فعالین جنبش زنان، در این گونه مجامع ابراز می دارم و متاسفم بگویم که تعداد کثیری از زنان فعال و پیشروی ما امروزه به جای این که در صفوف کمونیست ها باشند و در تبلیغ و ترویج ایده های سوسیالیستی پیش قدم شوند، به مبلغین فمینیستی تبدیل شده اند. اگرچه من هرگز مبارزات زنان فمینیست را رد و تخطئه نمی کنم، و این مبارزات را در درون جنبش زنان می بینم اما بر این باورم که ما زنان به صرف زن بودن نمی توانیم مبارزه ای مشترک با دیدگاهها و خواسته های مشترک طبقاتی داشته باشیم. این خواستگاه های متفاوت و تعلقات طبقاتی در اجتماع است که رابطه ها را نیز تعیین و مشخص می سازد و لاقبل به جرات می توان گفت که تجربه تاریخی جنبش جهانی زنان گواه این مدعاست که فمینیسم تا به امروز هرگز نتوانسته است به حل ریشه ای مسائل زنان و طبقات بپردازد و نمی تواند جوابگوی نیازهای طبقاتی زنان کارگر و زحمتکش باشد، چرا که مسائل زنان با مسائل طبقاتی پیوند خورده و عمیقاً باور دارم که هیچ جریانی جز کمونیست ها نمی توانند از برابری واقعی حقوق زن و مرد در جامعه سخن بگویند و تنها سوسیالیسم است که به برابری واقعی زنان و مردان و در کلیه عرصه های اجتماعی- سیاسی - اقتصادی و فرهنگی پاسخ می دهد و به رادیکال ترین شکل از مطالبات و خواسته ها و حقوق زنان دفاع می کند.

۲- به این سؤال باید از زوایای مختلف آن پرداخت، چرا که اول باید دید نشست مشترک نیروها و فعالین کمونیست و چپ چه درکی از مسائل و مبارزات زنان دارند؟

دوما در عرض این دو سال از تشکیل این نشست مشترک چه برنامه و اهدافی را در رابطه با زنان در دستور کار خود قرار دادند؟ سوما تا چه اندازه توانسته اند زنان فعال و رادیکال چپ را جذب و درگیر فعالیت در نشست مشترک سازند؟

واقعیت این است که دو سال از طول عمر واقعی و علنی نشست مشترک در سطح جنبش می گذرد. بر طبق اسناد و مدارک و اطلاعاتی که در اختیار ما و سمینارها و انتشارات ۸ بولتن سیاسی (که با زحمات فراوان رفقای شورای هماهنگی این امور مهیا گردید) باید دید که تاکنون در سمینارها و سخن رانی هایی که در کشورهای مختلف اروپا از طرف نشست مشترک برگزار شده چند زن سخنران دعوت و یا تشویق برای سخنرانی شده اند تا در رابطه با مسائل و جنبش زنان سخنرانی نمایند. (البته اگر اشتباه نکرده باشم در سوئد و در پاریس رفقا لیادانش و پروین نیک آئین) از سخنرانان سمینار نشست مشترک بودند. با نگاهی کوتاه به بولتن های منتشره می توان دریافت که تا چه اندازه به مسائل زنان پرداخته و یا لاقبل توجه شده است!!! این در حالی است که در بیانیه پایانی نشست مشترک دوم در بند ۴ آن گفته شده که یکی از وظایف نشست مشترک مداخله در جنبش اجتماعی زنان می باشد و در جهت تقویت موقعیت و مواضع زنان کارگر و زحمتکش در جنبش توده های زنان تلاش خواهد کرد. در این راستا بخشی از

بتوان به شکل مکانیکی و صوری به این نشست تزریق شود بلکه به شکل واقعی باید برای مسائل و مطالبات زنان جایگاه واقعی آن را قائل شد. نشست مشترک می تواند با برگزاری سمینارها و سخن رانی ها درمورد مطالبات و خواسته های زنان رابطه های تنگاتنگ با حضور زنان فعال چپ و کمونیست برقرار سازد. و از این بابت نشست می تواند مبتکر یک سری بحث ها و موضوعات ویژه زنان در جلسات پالتاک و سمینارهای آینده باشد. و از این طریق باب صحبت و گفتگو را با دیگر زنان فعال چپ برقرار سازد.

نکته آخری که می خواهیم به آن اضافه کنم این است که بر مبنای تحلیل علمی مارکسیستی، حل قطعی مسئله زن، در نفی نظام طبقاتی است اما این بدان معنا نخواهد بود که در مبارزه روزمره برای تحقق مطالبات زنان غافل شد و این مطالبات را به فردای سوسیالیسم حواله کرد. زنده باد سوسیالیسم.

مزده فرهی:

مشارکت رفقای زن در نشست مشترک به لحاظ کمی گرچه تا حد مطلوب، هنوز فاصله دارد اما امیدوار کننده بود. از نظر کمیت، رفقای زن ۲۰ تا ۲۵ درصد شرکت کنندگان را تشکیل می دادند. این رفقا که یا در چارچوب سازمان ها و احزاب فعالیت می کنند، یا در تشکل های زنان و سایر تشکل های دمکراتیک، همگی بر پیشبرد خط مشی چپ رادیکال در حوزه فعالیت های زنان تاکید داشتند. از همان اجلاس اول تمایل عمومی حول فعالیت منسجم پیرامون مسئله زنان و در چارچوب نشست مشترک وجود داشت. با توجه به تنگی وقت و آشنایی های اولیه بسیاری از فعالین با یکدیگر، تنها قراری که گذارده شد، تقویت ارتباطات بود. متأسفانه در فاصله نشست اول و دوم این ارتباطات فعال نبود. این امر دو علت داشت: اولاً مجموعه نشست، نتوانسته بود خط مشی و تاکتیک های مشخص را از مصوبات اجلاس اول استخراج کند. مبحث زنان نیز از این امر مستثنا نبود. دوماً پراکندگی جغرافیایی رفقای زن مانع از آن بود که مباحث حول چگونگی فعالیت و هماهنگ کردن اقدامات، حرکت شود. خوشبختانه هم اکنون که در آستانه نشست سوم قرار داریم، تمایلات و تحركات بیشتری در بین ما وجود دارد. ما با توجه به نقش و رسالتی که در تاثیرگذاری بر جنبش زنان برعهده مان است، باید با آمادگی بیشتری در اجلاس آتی شرکت کنیم. با طرح قطعنامه های مشخص، خطوط نظری چپ در حیطه حقوق و مطالبات زنان را فرموله و تصویب کنیم و این ایده ها را وسیعاً به درون توده زنان ببریم. با تشکل و انسجام پتانسیل نهفته در طیف چپ، صدای خود را رساتر، تاثیرگذاری مان را بیشتر و رادیکالیسم را تقویت کنیم.

انتظاری که از رفقای نشست به طور عام و رفقای زن شرکت کننده به طور خاص می رود این است که به فوریت مهم ترین محورهای نظری چپ از جمله جدایی دین از دولت، لغو فوری کلیه قوانین زن ستیز و تبعیض آمیز موجود، خواست برابری کامل زن و مرد را به مانیفست خود تبدیل کند. تا با به راه انداختن کارزارها و کمپین های مبارزاتی سراسری، علیه بی حقوقی و ستم بر زن به پا خیزیم، بسیج کنیم و ایده و نظر نیروهای کمونیست را که پیگیرترین مدافعین برابری واقعی زن و مردند راگسترش دهیم. جهت گیری این مبارزات، باید ایران باشد و لذا تقویت ارتباطات با فعالین در ایران، اتحاد نیروهای طیف چپ حول مسئله زنان و دامن زدن به همکاریهای وسیع از جمله ارکان این امر می باشد. چنانچه رفقای نشست بخشی از نیرو، توان، انرژی، امکانات مادی و معنوی، تبلیغی خود را در زمینه تقویت فعالیت های ما در زمینه زنان اختصاص دهند، قطعاً گام های موثرتری برداشته خواهد شد.

از این منظر می بینیم که دفاع از حقوق زنان و خواسته ها و مطالبات آنان شاه کلید همه جریانات چپ و راست و رفرمیست، سلطنت طلب و جمهوری خواه شده و خواست برابری زن و مرد در اکثر برنامه های احزاب و جریانات یاد شده وجود دارد و هر گروه و سازمانی با ذکر مصیبت از مسائل و ستم های وارده بر زنان در اولین وعده و وعیدهای پس از سرنگونی جمهوری اسلامی مزده آزادی زنان، لغو حجاب اجباری، لغو تعدد زوجات رابه زنان می دهند و با سرهم بندی کردن جملاتی در دفاع از حقوق زنان در پلتفرم ها و منشورها و اساسنامه های خود ادعای مساوات طلبی را برای زنان دارند. اما به تجربه ثابت شده که دفاع جریانات راست و رفرمیست و سلطنت طلب از حقوق زنان چیزی نیست به جز در حد یک مشت وعده و وعیدهای توخالی! آزادی زن آنان نیز، همانا اعطای حقوق زن به سبک و سیاق رضا شاه و محمد رضا شاهی است و بس. و این جریانات هرگز قادر نیستند به مسائل زنان پاسخ واقعی بدهند، چراکه مسائل زنان با مسائل طبقاتی جنبش پیوند خورده و مبارزه علیه ستم جنسی در کنار مبارزه طبقاتی به عنوان دوروی یک سکه لازم و ملزوم یکدیگرند. و در این امر همان طور که اشاره داشتیم تنها مدافعین واقعی و راستین جنبش زنان می توانند از برابری کامل و واقعی حقوق زنان و مردان سخن بگویند. این ها کسانی نیستند جز جریانات کمونیست و چپ رادیکال!! اما همین نیروهای چپ و رادیکال که به نظر می رسد بخشی از آنان متشکل در نشست مشترک!! امروز در سطح جنبش فعالیت دارند آیا توانسته اند نیازهای اساسی و بنیادین زنان را در سطح مطالبات واقعی و ریشه ای مطرح سازند؟ اگر در زمینه مطالبات و دفاع از جنبش زنان می خواهیم خط تمایزی بین نیروهای کمونیست و چپ با دیگر احزاب رنگارنگ راست و بورژوازی داشته باشیم باید یکی از اصول پایه ای و معیار این نشست مشترک برخورد قطعی و ریشه ای و رادیکال به تبعیض و ستم جنسی در مورد زنان باشد. باید به طور روشن و کامل مطالبات و خواسته های زنان مطرح گردد و در جهت آن خواسته ها تلاش واقعی صورت بگیرد. باید بندهای دیگر رابه پلتفرم پیشنهادی شورای هماهنگی برای سومین نشست درمورد مسائل زنان افزود. باید به طور قاطع و صریح با مذهب تعیین تکلیف نهایی کرد چرا که اولین پیش شرط آزادی زنان در ایران کوتاه کردن دست مذهب از زندگی زنان می باشد. چرا که به روشنی در زندگی زنان نشان داده شده که مذهب بالاترین حافظ زندگی مرد سالارانه است.

در حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان باید به مسئله فحشاء پاسخ داد. باید خواهان قوانینی شد که در آن هرگونه خشونت و آزار جنسی به زنان جرم شناخته شود. خشونت علیه زنان را باید ریشه کن ساخت. باید خواهان قوانینی شد که حق زن بر جسم و جان خویش به رسمیت شناخته شود و دیگر برادر و پدر و عمو و شوهر و مامور دولت برای زن تصمیم گیرنده نباشند.

حق سقط جنین باید بدون هیچ گونه قید و شرطی به رسمیت شناخته شود و زندگی مشترک دو انسان بدون ازدواج صرف نظر از جنسیت (زن یا مرد بودن) باید به رسمیت شناخته شود و و و . . . به باور من نشست مشترک نیروهای کمونیست و چپاگر به عنوان یک نیروی اثرگذار و توده ای دخالت گر می خواهد که در جنبش اجتماعی آینده ایران نقش ایفا نماید باید مطالبات . . . رادیکال و مترقی خواسته های زنان را در دستور کار قرار دهد.

نشست مشترک باید بتواند زمینه ایجاد تماس با زنان فعال چپ را فراهم سازد. و این ارتباط با فعالین جنبش زنان چیزی نیست که

افتخار

زنی که پوستش آئینه‌ی آفتاب کویر است.

و گیسوانش بوی دود می‌دهد.

من زنی آواره‌ام،

زنی که از آغاز،

پا به پای رفیق و برادر خود،

دشت‌ها را نوردیده است.

زنی که پرورده است،

بازوی نیرومند کارگر،

و دست‌های پر قدرت دهقان را،

من خود کارگرم،

من خود دهقانم،

تمامی قامت من نقش رنج

و پیکرم تجسم کینه است.

چه بی‌شرمانه است که به من می‌گوئید،

رنج گرسنگی‌ام خیال،

و عریانی تنم رؤیا است.

من یک زنم،

زنی که مرادف مفهومش،

در هیچ جای فرهنگ ننگ آلود شما

وجود ندارد.

زنی که در سینه‌اش دلی،

آکنده از زخم‌های چرکین

خشم است.

زنی که در چشمانش،

انعکاس گلرنگ گلوله‌های آزادی

موج می‌زند.

زنی که دستانش را کار،

برای گرفتن سلاح پرورده است.

شعری از رفیق مرضیه احمدی اسکویی

و بزش را در پهنه دشت از دست می‌دهد

و به عزا می‌نشیند.

من یک زنم،

کارگری که دستهایش،

ماشین عظیم کارخانه را به حرکت در می‌آورد،

و هر روزه،

توانائیش را دندان‌های چرخ،

ریز ریز می‌کنند پیش چشمانش

زنی که از عصاره‌ی جانش،

پرورتر می‌شود لاشه‌ی خونخوار،

و از تباهی خورش،

افزون‌تر می‌شود سود سرمایه دار،

زنی که مرادف مفهومش،

در هیچ جای فرهنگ ننگ آلود شما

وجود ندارد.

که دستهایش سپید،

قامتش ظریف،

که پوستش لطیف،

و گیسوانش عطر آگین باشد.

من یک زنم،

با دست‌هایی که،

از تیغ برنده‌ی رنج‌ها،

زخم‌ها دارد.

زنی که قامتش از نهایت بی‌شرمی شما

در زیر کار توان‌فروسی،

آسان شکسته است،

من مادرم،

من خواهرم،

من همسری صادقم.

من یک زنم،

زنی از ده کوره‌های مرده جنوب،

زنی که از آغاز،

با پای برهنه،

دویده است سرتاسر خاک تف کرده‌ی

دشت‌ها را.

من از روستاهای کوچک شمالم،

زنی که از آغاز،

در شالیزار و مزارع چای،

تا نهایت توان گام زده است.

من از ویرانه‌های دور شرقم،

زنی که از آغاز،

با پای برهنه،

عطش تند زمین را

در پی قطره‌های آب درنوردیده است.

زنی که از آغاز،

با پای برهنه،

همراه با گاو لاغریش در خرمنگاه،

از طلوع تا غروب،

از شام تا بام،

سنگینی رنج را لمس کرده است.

من یک زنم،

از ایلات آواره‌ی دشت‌ها و کوه‌ها،

زنی که کودکش را در کوه به دنیا می‌آورد،

زندگان

گفتند:

«... نمی خواهیم
نمی خواهیم
که بمیریم!»

گفتند:

«... دشمنید!
دشمنید!
خلقان را دشمنید!»

چه ساده

چه به سادگی گفتند و
ایشان را

چه ساده

چه به سادگی
کشتند!

و مرگ ایشان

چندان موهن بود و ارزان بود
که تلاش از پی زیستن
به رنجبارتر گونه‌ئی

ابلهانه می نمود:

سفری دشخوار و تلخ
از دهلیزهای خم اندر خم و
پیچ اندر پیچ

از پی هیچ!

نخواستند

که بمیرند،
یا از آن پیش‌تر که مرده باشند
بارخفتی

بردوش

برده باشند.

لاجرم گفتند:

که «... نمی خواهیم
نمی خواهیم
که بمیریم!»

و این خود

ورد گونه‌ئی بود
پنداری

که اسبانی

ناگهان به تک

از گردنه‌های گردناک صعب
باجلگه فرود آمدند.

و بر گردهٔ ایشان

مردانی

با تیغ‌ها

براهیخته.

و ایشان را

تادرخود بازنگریستند

جز باد

هیچ

به کف اندر

نبود.

جز باد و به جز خون خویشتن،
چرا که نمی خواستند

نمی خواستند

نمی خواستند

که بمیرند

احمد شاملو



ستم و تبعیض بر پایه جنسیت ملغا باید گردد

رژیم جمهوری، اسلامی زنان را در معرض بیرحمانه ترین و وحشیانه ترین شکل ستم، تبعیض و فشار قرار داده است.

رژیم جمهوری اسلامی، با وضع قوانین و مقررات ارتجاعی و با ایجاد محدودیت‌ها و تزییقات مختلف، زنان را از ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک، مدنی و انسانی خود محروم نموده و به یک شهروند درجه دو تبدیل کرده است.

سازمان فدائیان (اقلیت) میگوید:

- هرگونه ستم و تبعیض بر پایه جنسیت باید فوراً ملغا گردد و زنان از حقوق کامل اجتماعی و سیاسی برابر با مردان برخوردار گردند.

- تمام قوانین و مقررات مربوط به تعدد زوجات، صیغه، حق طلاق یکجانبه، مقررات مربوط به تکفل و سرپرستی فرزندان، قوانین و مقررات تبعیض آمیز در مورد ارث، مقررات حجاب اجباری، جداسازی زن و مرد در موسسات و مراکز عمومی، و تمام مقررات و اقدامات سرکوبگرانه و وحشیانه نظیر شلاق، سنگسار و غیره باید به فوریت ملغا گردند.

- باید هرگونه فشار، تحقیر، اجبار، اذیت و آزار و خشونت علیه زنان در محیط خانواده ممنوع گردد و مجازات شدید در مورد نقض آنها اعمال شود.

- زنان باید از حقوق و مزایای برابر و کامل با مردان در ازای کار مساوی برخوردار باشند.

- زنان از امکانات و تسهیلاتی نظیر شیرخوارگاهها و مهد کودکها در محل کار و زندگی برخوردار باشند.

- به زنان باردار یکماه قبل و سه ماه بعد از زایمان بدون کسر حقوق و با برخورداری از امکانات پزشکی، درمانی و دارویی رایگان، مرخصی داده شود.

- کار زنان در رشته‌هایی که برای سلامتی آنها زیان‌آور است ممنوع شود.

سازمان فدائیان (اقلیت)

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

مصاحبه نشریه کار با رفیق جهان

زمانی که به یکدیگر اعتماد پیدا کنیم . در سلول ها معمولا امکانات بسیار کم بود. وضعیت بهداشتی بد بود و وضعیت تغذیه چیزی در حدود صفر بود. تمام مدت در فشار قرار داشتیم. رفیق اسماعیل چنان که بعدها فهمیدم، وضعیتش روشن بود به همین دلیل خیلی صریح می رفت سر مسائلی که لازم می دید که طرح شوند. این مسائل جنبه اطلاعاتی نداشتند بلکه انتقال تجربیات بودند. و این امر برایم بسیار مفید و ارزشمند بود. بعد از آن که رفیق اسماعیل از وضعیت مطلع شد، ارزیابی اش آن بود که من که آن جا نخواهم ماند و می خواست اطلاعاتی در باره خود او خارج کنم. یعنی بعدها به این نتیجه رسیدم که این رفیق چیزهایی می دانست و به خاطر همین این صحبت ها را کرد. رفیق خودش دارای روحیه بالایی بود. کمی که حواسم جمع تر شد و به اطرافم دقت کردم متوجه پاهای او شدم. تمام پاهایش آس و لاش بود. رفیق اسماعیل رودگریان را به مدت ۸ روز بدون وقفه به تخت بسته و شکنجه کرده بودند و از آن جایی که در پاهایش جای سالمی نمانده بود و گوشت پاهایش فاسد شده و از بین رفته بود، شروع کردند به زدن کابل به نوک انگشتان دست هایش. شب ها هم او را با دستبند به میله ها می بستند تا مجبور شود تا صبح روی پاهای مجروحش بایستد و در تمامی این مدت تنها زمانی که بی هوش می شد، از درد و عذاب شکنجه رهایی می یافت. البته لازم به ذکر است که این گونه شکنجه کردن در مواردی رایج بود که بازجویان به دنبال اطلاعات مهم بودند و در مورد رفیق اسماعیل به گفته خودش، از وی رفقای کمیته مرکزی و در آن زمان، مستوره احمد زاده را می خواستند، اما با وجود این شکنجه های وحشیانه، بازجویان نتوانسته بودند کلمه ای از زبان او بیرون بکشند. رفیق رودگریان، مسئول اقلیت در آمد بود و خانواده او از خانواده های معروف سیاسی شهر بودند. پسر عموی او ولی الله رودگریان مسئول پیکار بود که سال ۶۲ اعدام شد. حامد که بازجوی اقلیتی ها بود از رفیق رودگریان خواسته بود برخی چیزها را بپذیرد تا حکم اعدام او به حبس ابد تبدیل شود. او در سلول به ما گفت: که از من چیزی می خواهند. من از او پرسیدم که ارزیابی خودت از این پیشنهاد چیست؟ گفت: ارزیابی من این است که دروغ می گویند و من را اعدام خواهند کرد و فقط می خواهند از من استفاده کنند، زیرا که قرار است برای گروه سرداران دادگاه تشکیل بدهند و در آمد کار تبلیغی بکنند و می خواهند از وجود من در این رابطه سوء استفاده بکنند. و با خنده گفت که کور خوانده اند چنین کاری نمی توانند بکنند. من بعدها با پسر عموی او، ولی رودگریان هم بند شدم. رفیق خبر های که از طریق خانواده شنیده بود به من گفت. او گفت که رفیق اسماعیل را بعد از آن که حاضر نشده بود در دادگاه شرکت کند، به آمد منتقل می کنند و شیددا تحت شکنجه قرار می دهند تا او حاضر به مصاحبه شود و وقتی نتوانستند این کار را بکنند به قدری او را شکنجه کرده بودند که

مجبور شده بودند او را به بهداری شهر ببرند و از بهداری خبر آورده بودند که بر اثر شکنجه کور شده است و دیگر قادر به حرکت نیست. در ملاقات بعدی باخبر شدیم که رفیق رودگریان زیر شکنجه جان خود را از دست داده است و پاسدارها او را در یکی از دهات اطراف آمد دفن کرده اند و بعد به خانواده اش خبر داده اند. خانواده هم شبانه با تعدادی از اهالی آمد رفته اند و جسد را به آمد انتقال داده اند و دوباره دفن کرده اند و رژیم هم جرات نکرده است در این رابطه عکس العملی از خود نشان بدهد. یاد این رفیق گرامی. نحوه برخورد و مقاومت این رفیق و سایر رفقای نظیر او برای ما بسیار ارزشمند بود.

بعد از این که دوران بازجویی اولیه تمام می شد، زندانیان را به بندها منتقل می کردند. بندها در اصل محل عمومی بازجویی ها بود. چون بسته به وضعیت پرونده، بازهم هفته ای یا ماهی یک بار ما را به بازجویی می بردند. از لحاظ بهداشتی وضعیت بسیار اسفناک بود، دارو بسیار کم بود. امکاناتی نظیر توالت، حمام و... بسیار کم بود و فشارهای روانی بود که از طرف زندانبانان اعمال می شد. به طور مثال ساعت چهار صبح ما را بیدار می کردند و از اتاق بیرون می بردند تا آمار بگیرند. پاسدارها بهانه های مختلف، آزار و اذیت می کردند، هواخوری را قطع می کردند، زمان توالت رفتن را کوتاه می کردند و به خصوص کمبود مواد غذایی نسبت به تعداد بسیار زیاد زندانیان. در یک اتاق ۶ در ۶ حدود ۱۴۰ تا ۱۵۰ زندانی زندگی می کردند و با وجود آن که کتابی می خوابیدیم، باز هم مجبور بودیم به نوبت بخوابیم. بعد از یک سال من را به دادگاه بردند. آن هم به این ترتیب بود که ما را با چشم بند به دادگاه بردند و به مدت ۵ دقیقه تفهیم اتهام می کردند و بدون این که حق دفاع از خود داشته باشیم، جرم ما محرز می شد! و مدت کوتاهی پس از آن نیز حکم دادگاه ابلاغ می شد و از مامی خواستند که چشم بسته آن را امضا کنیم. اگر اعتراض کرده و می خواستیم ورقه حکم خود را ببینیم با ضرب و شتم روبرو می شدیم. پس از ابلاغ حکم، معمولاً زندانیان به زندان قزلحصار منتقل می شدند. من نیز قرار شد به زندان قزلحصار منتقل شوم. وقتی مسئله انتقالی مطرح می شد، چیزی که در ذهن انسان نقش می بست این بود که از این شرایط خارج می شود. مانند زمانی که در سلول انفرادی بسته می شد، انسان احساس امنیت می کرد. زیرا که تصور می کرد از بازجو، بازجویی و شکنجه دور است. در رابطه با انتقال هم همین احساس بود: دور بودن از اوین. من رسال ۶۲ به قزلحصار منتقل گردیدم. در قزلحصار شرایط دیگری حاکم بود از جنبه هایی متفاوت ولی بدتر. آن جا بود که من اولین بار با پدیده تواب روبرو شدم. قبلا راجع به تواب ها شنیده بودم اما خودم برخوردی نداشتم. آن جا دیگر پاسدارها حکم فرمایی نمی کردند، آنجا تواب ها بودند که نقش پاسدارها را اجرا می کردند، به مراتب وحشیانه تر و بدتر. برای طبقه بندی کردن زندانی ها، تواب ها بودند که با گزارش-

هایشان نقش اصلی را ایفا می کردند. من را به بند یک واحد یک منتقل کردند، بندی که معروف به بند سرموضعی ها بود. از لحاظ امکانات بدترین بند، بابیشترین فشار ولی رفقای که آن جا بودند از زمره کسانی بودند که در مرحله بازجویی مقاومت کرده بودند و شرایط رژیم را نپذیرفته بودند، مثلا نماز خواندن و اجرای مراسم مذهبی را. شکنجه های جسمی و روانی هم- چنان به اشکال مختلف ادامه داشت. از کتک زدن گرفته تا بردن زیر هشت. وقتی زندانی را به زیر هشت می بردند او را ۳ روز سر پا نگه می داشتند که در نتیجه نرسیدن خون به مغز، انسان دچار اختلالات روانی می شد. بسیاری بیهوش می شدند. حاج داود رحمانی که یکی از وحشی ترین زندانبانان و رئیس زندان قزلحصار بود، بر آن جا حکومت می کرد. کتک، شکنجه، انفرادی و... سالنی درست کرده بود، که خودش قیامت می خواندند. این سالن را با تخته به سلول های تقسیم کرده بودند و زندانی را به آنجا می بردند و او مجبور بود تمام روز بنشیند و فقط به قرانی که از بلند گو پخش می شد گوش بدهد. زندانبان اجازه نداشتند یک کلمه حرف بزنند. اگر هم کسی خوابش می برد. به شدت شکنجه می شد. علاوه بر آن به طور مداوم شکنجه می شدند و روزانه چندین بار جیره شلاق داشتند که معمولاً داود رحمانی خودش این کار را می کرد، یا تحت نظارت او به وسیله توابین جیره شلاق زده می شد. بسیاری از زندانیان که این شرایط را گذراندند، دچار اختلالات روانی شده و برخی هیچ وقت به حالت عادی بازنگشتند.

این وضعیت تا اواخر سال ۶۳ و اوایل سال ۶۴ ادامه داشت. بعد از آن شرایط کمی تغییر کرد و دارو دسته منتظری زندان ها راه دست گرفتند. البته این طور نبود که مشکلات رفع شده باشند. آن ها هم به هر حال زندانبان بودند ولی حساب شده تر عمل می کردند. این شرایط تا سال ۶۵ ادامه یافت. در آن سال می خواستند زندان قزلحصار را از زندانی سیاسی خالی کنند و آن را به زندانبان عادی اختصاص دهند. از این رو ما به زندان گوهر دشت منتقل گردیدم. گوهر دشت یکی از بزرگترین زندان های دارای سلول های انفرادی در ایران است که به منظور خاصی درست شده است. در آن جاسرایب تغییر چندانی نکرد. با وجودی که شرایط باز تر شده بود، اما هنوز فشار بسیار بود. در گوهر دشت زندانبانان برخورد سیستماتیک تری داشتند و به طور حساب شده با قطع امکاناتی نظیر هواخوری، روزنامه، ملاقات، جلوگیری از ورزش جمعی و غیره سعی بر این داشتند که عرصه اعتراض زندانی را در محدوده مسایل صنفی نگاه دارند و نگذارند این عرصه، جنبه سیاسی پیدا کند و تا حدودی هم موفق بودند، البته نه همیشه. در برخی زندان ها، به ویژه در بندهایی با زندانبان سیاسی با تجربه تر، زندانبان با اعتراض و مقاومت به اشکال مختلف، نظیر اعتصاب غذا و امتناع از رفتن به ملاقات، خواهان برخور - داری از حقوق یک زندانی سیاسی می شدند

مصاحبه نشریه کار با رفیق جهان

و صرفابه مقابله با این یان نیرنگ زندانبان
اكتفا نمی کردند.

سؤال- وضعیت نیروهای چپ در زندان ها و
به طور خاص رفقای سازمان چگونه بود؟ این
رفقا عمدتادر چه رابطه‌ای دستگیر شده بودند؟
رده تشکیلاتی شان چه بود، ترکیب سنی و
طبقاتی آن‌ها، روحیه مقاومت آنها چگونه بود؟

پاسخ- نیروهای چپ بنا بر اتهام، جمع‌های
خاص خود را تشکیل داده بودند. مثلا اقلیتی‌ها
با یکدیگر، پیکاری‌ها با یکدیگر، راه‌کارگری‌ها
با یکدیگر و به همین ترتیب. گاهی هم بنا به
وضعیت زندان، مشترک بود. چون بندهای
فصل‌بزرگ‌تر بودند، در گروه‌های بزرگ‌تر
و در گوهر دشت که اتاق‌های متفاوت وجود
داشت یک مقداری خاص‌تر دور یکدیگر جمع
می شدند. در بین نیروهای چپ، هواداران
اقلیت نسبت به هواداران سایر سازمان‌ها، در
اکثریت قرار داشتند. البته بازهم در جاهای
مختلف متفاوت بود.

در زندان معمولا، جمع‌ها و کمون‌هایی شکل
می‌گرفت. این کمون‌ها متشکل بودند از افرادی
که اتهام سیاسی یکسانی داشتند. کمون‌ها
عبارت بودند از: کمون اقلیتی‌ها، کمون راه
کارگری‌ها، کمون نیروهای خط‌سه و کمون
نیروهای طبیف راست متشکل از توده‌های‌ها و
اکثریتی‌ها و هرکمون یک نماینده داشت. این
نمایندگان رابطه بین کمون‌ها و نیز کمون و
زندانبانان بودند. در این مورد گفتنی بسیار
است؛ در مورد شدت و ضعف برخورد کمون‌ها
با زندانبانان، به ذکر این نکته بسنده می‌کنم
که در بسیاری موارد، کمون‌های نیروهای
سرنوینی طلب با هم همراه و هم نظر بودند
و در برخورد با زندانبان سیاست رادیکالی
به پیش می‌بردند.

در مورد رده تشکیلاتی، شاید گاهی بین
خودمان به طور خصوصی صحبت می‌شد ولی
آن راعومی نمی‌کردیم. معمولا بنا بر شرایطی
که هرکس در بازجویی گذرانده بود، سعی می
کردیم از این مسئله اجتناب کنیم. البته هوا
دار و هوادار تشکیلاتی تاحدی روشن بود ولی
رده‌کاندید عضو و عضو من معدود کسانی را
می‌شناسم که زنده دستگیر شده و اعدام نشده
باشند. افرادی که به عنوان کاندید عضو سازمان
هنوز زنده مانده بودند، کسانی بودند که قبل
از دستگیری از اقلیت جدا شده بودند و بازجو می
دانست که به هر دلیلی دیگر اقلیتی تشکیلاتی
نیستند. من در اولین چند نفر از کادرهای
سازمان را می‌شناختم که تمام‌آن‌ها اعدام
شدند. یکی از آنها رفیق رضا مولایی (۱) بود.
از اوایل سال ۶۲ در رابطه با کارگری غرب
تهران همراه با نفیسه ناصری (رفیق نسترن)،
محمد ابرندی (۲) و چند نفر دیگر دستگیر شد.
حدود یکی دو ماهی شاید هم بیشتر با او بودم.
این رفیق را با سیانور دستگیر کرده بودند و
کاندید عضو سازمان بود، خودش نیز واقف بود
که اعدام خواهد شد و با وجود این، تا لحظه
اعدام از مواضع سازمان و آرمان‌های خود
دفاع کرد و همواره با روحیه‌ای مقاوم و معترض

با زندانبانان برخورد می‌کرد.

سن اکثر زندانبانان بین ۱۷ تا ۳۰ بود و تعدادی
نیز بین ۳۵ تا ۴۰ سال. از نظر طبقاتی، بیشتر
رفقا از طبقات پایین یا متوسط و متوسط پایین
بودند. در زندان به طور عموم روحیه‌ها بالا
بود. منظور از بالا این نیست که از همه چیز
دفاع می‌کردند ولی به شرایط زندان و خواست
زندانبانان به راحتی و بدون مقاومت تن نمی
دادند. ما می‌دانستیم که زندانبانان با فشاری
که به ما وارد می‌آورد یک روزی مجبور
خواهیم شد که عقب نشینی بکنیم ولی همواره
تلاش می‌کردیم در برابر آن مقاومت کنیم تا
هم نیروی زندانبان گرفته شود و هم انجام
خواست بعدی‌اش به عقب بیافتد. یعنی نتواند
ما را بیشتر تحت فشار قرار دهد. مثلا در
رابطه با ورزش جمعی بود که فشار شدیدی
وارد می‌شد، ملاقات‌ها را قطع می‌کردند،
امکانات زندان را محدود ترمی‌کردند، حقوق
زندانی را نقض می‌کردند و با زندانبانان
برخورد بسیار غیر انسانی داشتند.

از آنجایی که سالگرد کشتار زندانبانان سیاسی
در سال ۶۷ است، و من هم در آن زمان در
زندان بودم، از یکی از رفقا می‌گویم تا هم
شرایط آن موقع ملموس‌تر بشود و هم یادی از
رفقای آگاهی که جان خود را در آن شرایط
وحشتناک از دست دادند. شاید برای سایر رفقا
نیز جالب باشد. در سال ۶۷ تقریبا اوایل
مرداد بود یا اواخر تیرماه که ما ملاقاتی
داشتیم و متوجه شدیم شرایط بسیار حساس
است. پشت سر تک‌تک ما پاسدار گذاشته
بودند. قبلا کنترل می‌کردند ولی این کار
سابقه نداشت. این کار برای ما عجیب بود.
وقتی ما را برگرداندند بین ما بحث شد که
چه پیش آمده است. آن زمان مصادف بود با
پذیرش قطعنامه و نوشیدن جام زهر توسط
خمینی و ارزیابی ما و رفقای که زمان شاه
زندان بودند، این بود که شرایط زندان تغییر
خواهد کرد و فشارها بیشتر خواهد شد. چرا
که پایان جنگ، موجب تحولاتی خواهد شد و در
این تحولات به نفع رژیم نخواهد بود و در
نتیجه فشار بر نیروهای سیاسی بیشتر خواهد
شد. اگر نیروها در جامعه وجود داشته باشند
به آن‌ها و اگر نباشند به ما که بازماندگان
آن‌ها هستیم. بدترین چیزی که حدس می
زدیم، شروع انفرادی‌ها، شکنجه‌ها و گرفتن
امکانات و غیره بود. بعد از این ملاقات بود
که تمامی امکانات ما دو باره قطع شد،
تلویزیون رفت، روزنامه و ملاقات‌ها هم قطع
شدند. به مدت یک ماه هیچ کس را حتما به
بهداری هم نمی‌بردند. ما با رفقای سایر
بندها از طریق مورش اطلاعات خود را رد و
بدل می‌کردیم که بسیار هم مفید بود. بعد
از یک ماه، دقیقا مصادف بود با ۵ شهریور
که از بند ما دو نفر را بردند و از بندهای
دیگر هم چند نفر را برده بودند که تعدادی
از آنها برگشتند و تعدادی هم برگشتند. از
آن‌ها پرسیدیم که موضوع چه بود؟ گفتند که
زندانبانان به ما گفته است که می‌خواهیم
زندان را طبقه بندی کنیم و از ما سئوال‌ات
اولیه‌ای می‌شد از این قبیل که: سازمانت
را قبول داری یا نه؟ حاضر به مصاحبه هستی
که سازمانت را محکوم کنی یا نه؟ فردای
روزی که رفقا را برگرداندند، ۵ شهریور بود.

آن روز تمام زندانبانان بند بالای ما را بردند
و بند را خالی کردند، و ما دیگر مطلع نشدیم
که چه اتفاقی افتاده است. حدود ساعت ۱۱
یا ۱۲ ظهر بود که پاسدارها خارج شدند و بند و
مارا با چشم بند از بند خارج کردند. تقریبا
یک ساعتی با چشم بند منتظر نشستیم. از
یکی از اتاق‌ها صدای داود لشکری می‌آمد
که آن زمان معاون زندان گوهر دشت بود.
ناصریان، رئیس زندان بود و داود لشکریان
معاونش. او در قساوت و بی‌رحمی چیزی از
حاج داود رحمانی کم نداشت. من را به اتاق
او بردند و او پرسید: اتهام چیست؟ گفتیم:
اقلیت. پرسید: سازمانت را قبول داری یا نه؟
گفتم من در این مورد صحبتی نمی‌کنم. این
موضوعی بود که اکثر زندانبانان می‌گرفتند. باز
پرسید: حاضر به مصاحبه هستی یا نه؟ که
جواب منفی بود. سپس پرسید: خدا را قبول
داری یا نه؟ گفتم: در این مورد صحبت نمی
کنم. گفت: قبول نداری، برو بیرون.

وقتی این سئوال‌ها از تمام زندانبانان شد، ما
را خارج کردند و در یک صف بردند به طرف
بهداری گوهر دشت. کمی بعد از جلوی صف
صدای داد و فریاد شنیده شد. قضیه از این
قرار بود که پاسدارها ما را با شلاق می‌زدند.
سپس تمام زندانبانان بند را در دو اتاق جا
دادند به طوری که حتاجابری نشستن نبود.
آن جابود که باز در بند شد و ناصریان آمد
و من و تعدادی از رفقا راجدا کرد و به طبقه
پائین زندان برد. رفیق جهانبخش سرخوش
نیز در میان ما بود. او از رفقای شناخته شده
و یکی از مقاوم‌ترین رفقا بود. رفیق سرخوش
در زمان دستگیری از کارگران صنایع نظامی
بود و در زندان چه برای ما و چه برای زندان
- بانان به عنوان انسانی معترض به شرایط
زندانبانان شناخته شده بود. رفیق سرخوش را به
اتاق بردند. تقریبا یکی دو دقیقه بعد، پاسداری
که صدایش را نمی‌شناختم از اتاق بیرون آمد
و من صدای رفیق جهان را شنیدم که می‌گفت:
این مسخره بازی‌ها چه در آوردید؟ این
سئوال‌ها چیست که می‌کنید؟ و در بسته شد.
پاسداری که بیرون آمده بود از من پرسید: این
کیست؟ گفتم: نمی‌شناسم. پاسدار گفت: این
بشر خیلی مرداست. من هم نپرسیدم جریان
چیست؟ دوباره این پاسدار رفت تو و دوباره
آمد بیرون و دو باره همان صدای اعتراض.
رفیق جهانبخش سرخوش با اعتراض و مقاومت
جانانه‌ای که در بیدارگاه رژیم در حضور نیری
و اشراقی کرد حتما پاسداران جنایتکار را به
تحسین واداشت به گونه‌ای که این پاسدار و
باره بیرون آمد و از من مجددا پرسید: واقعا
او را نمی‌شناسی؟ و من این بار جوابی ندادم.
او ادامه داد: واقعا خیلی جرات داره. خیلی
مرده. رفیق سرخوش در تمامی دوران زندان، به
علت شهامت و رزمندگی انقلابی‌اش زبانزد
زندانبانان سیاسی بود و هیچ‌گاه حاضر نشد
از حقوقی که زندانبانان به عنوان امتیاز به
زندانبانان می‌دادند، مانند ملاقات حضوری با
خانواده استفاده کند. او همیشه می‌گفت هرگاه
حقوق زندانی سیاسی به رسمیت شناخته شود
و نه امتیازی باشد که زندانبانان به زندانی
می‌دهد، از آن استفاده خواهد کرد. رفیق در
بسیاری موارد سرمشق رفقای دیگر بود. یادش
گرامی باد.

مراسم سالگرد جان باختگان ۶۷ درهلند

روز ۳۰ اوت، مراسمی به منظور گرامیداشت یاد و خاطره جانباختگان قتل عام تابستان ۶۷، در آمستردام - هلند برگزار شد. این برنامه از سوی نشست مشترک نیروهای چپ و کمونیست - واحد هلند، انجمن دانشجویان ایرانی (هوادارچریک‌های فدایی خلق ایران) - هلند، کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید و حزب کار ایران (توفان) برگزار شد. ابتدا به یاد و خاطره جان باختگان یک دقیقه کف زده شد. سپس بیانیه کمیته برگزارکننده قرائت شد که در آن ضمن اشاره به حدود ۲۵ سال سرکوب و کشتار در ایران، به جنایت تابستان ۶۷ پرداخته شده بود. سپس برنامه با اجرای سرود موسیقی ایرانی و ترکی ادامه یافت. سخنرانی رفیق حسین از فعالین نشست مشترک در مورد سرکوب و کشتار به مثابه جزیی از توحش سرمایه علیه اردوی کار، بخش دیگر برنامه بود. رفیق حسین با ذکر موارد تاریخی در سایر کشورها از کشتار و سرکوب انقلابیون در شیلی، فلسطین، ترکیه و... که در آنها انقلابیون و مبارزان همچون کشته شدگان سال ۶۷ در راه آرمان‌های والای خود جان باختند، یاد کرد. پایان بخش برنامه اجرای سرود انترناسیونال بود.

ازصفحه ۲

اتحادیه اروپا ...

اسلامی را در دستورکار قرار دهد. در این‌جا آمریکا چیزی از دست نمی‌دهد، اما اتحادیه اروپا، درست در بحبوحه یکی از بزرگ‌ترین بحران‌های اقتصادی جهان سرمایه داری، ناگزیر خواهد شد، میلیاردها دلار سود را از بازار ایران از دست بدهد. آمریکا بدین طریق نه فقط مانورهای رقیب خود را خنثا کرده است، بلکه آن را واداشته است که با دست خود چیزی را تصویب کند که در خدمت پیشبرد سیاست و اهداف آمریکا است. حتا در آنجایی که فرستاده اتحادیه اروپا به سران جمهوری اسلامی می‌گوید که فکر چانه زدن برای گرفتن امتیاز را از سرستان بیرون کنید، نباید انتظاری داشته باشید، در تلاش است، قدرت مانور آمریکا را محدود کند. چرا که این احتمال را می‌بیند که اگر جمهوری اسلامی بخواهد به هر دلیل از جمله قصه تولید سلاح هسته‌ای، یا گرفتن امتیازاتی در قبال امضای پروتکل الحاقی، امضاء این پروتکل را به تاخیر اندازد، در آن صورت ممکن است آمریکا و اسرائیل برخی مراکز نظامی و تاسیساتی را که امکان دارد از آنها برای تولید سلاح هسته‌ای استفاده شود، بمباران کنند و اتحادیه اروپا را در برابر یک عمل انجام شده قرار دهند. لذا، با در نظر گرفتن تمام این واقعیات روشن است که فشار دیپلماتیک - سیاسی اخیر اتحادیه اروپا به جمهوری اسلامی، تلاشی برای خنثا کردن تاکتیک‌های دولت آمریکا، محدود کردن قدرت مانور آن، حفظ منافع خود و جمهوری اسلامی است.

ازصفحه ۶ مصاحبه نشریه کار با رفیق جهان

روحیه مقاومت منحصر به جریان خاصی نبود در میان هواداران و اعضای تمام جریان‌های سیاسی، چه فدایی و چه غیرفدایی، بسیار بودند رفقای مقاوم و جسور. در زندان کافی نبود اگر فقط افراد یک گروه مقاومت می‌کردند، زیرا که خواست‌ها و مشکلات مشترک بودند و تنها مقاومت جمعی می‌توانست مانع اجرای تمامی سیاست‌های ضد انسانی رژیم شود. یکی از مسائلی که در ارتباط با سال ۶۷ بارها عنوان شده و هنوز هم شاید پرسش بسیاری باشد آن است که چگونه با وجودی که بسیاری از رفقا از جریان اعدام مطلع بودند از آرمان‌های خود دفاع کردند و اعدام را به جان پذیرفتند. من بارها از خود پرسیده‌ام که اگر یک روز دودتر از جریان اعدام‌ها باخبر شده بودیم، چه برخوردی با این مسئله می‌کردیم. رفقای بند ما از اعدام و سرکوب و کشتار مجاهدین کم‌ترین اطلاعی نداشتند. ما می‌دانستیم که شرایط بدتر شده است. می‌دانستیم که مجاهدین به کرمانشاه حمله کرده اند. حدس می‌زدیم که به هر حال بر شدت سرکوب و فشار افزوده خواهد شد، اما نمی‌دانستیم که رژیم تصمیم دارد با اعدام، از تعداد زندانیان سیاسی و مخالفان بالقوه خود بکاهد. در صد زیادی از رفقای که تا تاریخ ۸ شهریور اعدام شدند از این مسئله خبر نداشتند. اما با فدا کاری دوتن از رفقای اقلیت، خبر اعدام‌ها به سایر بندها رسانده شد و تمام رفقای که ۹ و ۱۰ شهریور در قزلحصار اعدام شدند، می‌دانستند که پای اعدام در میان است ولی بسیاری از آنها به خصوص در بند معروف به بند اوینی‌ها، با آگاهی، مرگ را بر پذیرش شرایط رژیم ترجیح دادند. از جمله این رفقا می‌توانم از رفیق همایون آزادی نام ببرم، که دقیقاً از این مسئله با خبر بود، از حمید نصیری، بهزاد عمرانی (که تنها یک ماه به پایان حکم زندانش باقی مانده بود) و بسیاری از رفقای دیگر. یادشان گرامی باد. برخی می‌گویند تصمیم این رفقا اشتباه بود. اما به نظر من این قضاوت نابه جایی است. ماتحت فشار شدیدی قرار داشتیم. هنوز کاملاً به یاد دارم که بسیاری از ما در جاهای مختلف، مثلاً در درز لباس‌هایمان، قطعات شیشه‌ای جاسازی کرده بودیم تا در صورت لزوم خودکشی کنیم. و این می‌توانست روی بدهد. چنان‌که روی داده بود. قبلاً هم بودند زندانیانی که خودکشی را به تن دادند به شرایط رژیم ترجیح داده بودند. زندانیان هم این را می‌دانستند و به سلول‌ها ریختند و تمامی اشیاء برنده را جمع‌آوری کردند و تا نتوانیم دست به خودکشی بزنیم، تصمیم این رفقا، از نظر من اشتباه یا تعجب‌آور نبود. آنها طبق ارزیابی خود، رفتند و دانسته، رفتند. این تردید می‌تواند از جهاتی در مورد تصمیم رفیق رودگریان نیز مطرح باشد. به او گفتند که اگر مصاحبه کند حکم اعدامش به حبس ابد تبدیل می‌شود. به سرداران هم چنین وعده‌ای داده بودند. آن‌ها نیز فریب این نیرنگ را خوردند و به دادگاه رفتند. البته آن‌ها بریده بودند ولی تصور می‌کردند که واقعا دارند با رژیم معامله می‌کنند و با حضور در دادگاه رژیم، اعدام نخواهند شد. این تجربه را نیز، ما پشت‌سر داشتیم. رفیق

رودگریان بنا بر پرنسیب‌ها و ارزیابی خود به این نتیجه رسیده بود که حتا با پذیرش شرایط رژیم، اعدام خواهد شد و ارزیابی او درست بود. رفیق رضا مولایی درست گفت که حتا اگر تمام شرایط بازجو و زندانیان را بپذیرد، به جرم آن که کاندید عضو سازمان است، اعدام خواهد شد. چرا که با بسیاری این کارها را کردند، امثال عطااللهی و نوریان و روحانی‌ها و سعید یزدیان‌ها و ریاحی‌ها و بسیاری دیگر.

تاج میر ریاحی از اعضای شورای رهبری سرداران بود و به شدت مقاومت کرده بود و شدیدترین شکنجه‌ها را تحمل کرده بود. در شرایطی این پیشنهاد را به او دادند و او پذیرفت، شاید که اعدام نشود. ریاحی و رودگریان با هم در باره این مسئله صحبت کرده بودند و ریاحی نظر خود را گفته بود. ریاحی پذیرفت، اما اسماعیل رودگریان نپذیرفت. باری، ارزیابی اسماعیل درست بود؛ هر دو اعدام شدند. تمامی این رفقا سرشار از شور زندگی و مبارزه بودند. هیچ یک نمی‌خواست که بمیرد. اما برای زنده ماندن حاضر نبودند تن به هر مذلتی بدهند.

اکنون با دانسته‌های بعدی و از جایگاه کنونی، نمی‌توان به قضاوت این تصمیم نشست و به ابطال آن حکم داد. مسلماً اگر این رفقا از آن مهلکه جان به در برده بودند، وجودشان برای جنبش بسیار مفید و ارزشمند می‌بود. اما آنها در شرایط خاصی تصمیم خود را گرفتند و رفتند. در زندان رسم بود برای رفقای که اعدام می‌شدند، مراسمی برگزار می‌شد و از شاعران مختلف، به ویژه شاملو اشعاری خوانده می‌شد. قطعه کوتاهی از یکی از سروده‌های شاملو را به یاد جان باختگان کشتار سال ۶۷ می‌آورم:

...
- آیا نه
یکی نه
بسنده بود
که سرنوشت مرا بسازد؟
من
تنها فریاد زدم
نه!
من از
فرورفتن
تن زدم.

صدایی بدم من
- شکلی میان اشکال -
- و معنایی یافتم -
...
(*) توضیح نشریه کار:

۱- رفیق رضامولایی (غلام رضامولایی بیرگانی) کارگر ایران ناسیونال، عضو سازمان و هیئت رهبری کمیته کارگری تهران از سال ۶۱ بود.
۲- رفیق محمد ابرندی یکی از کارگران با سابقه و از فعالین سندیکایی و عضو کمیته کارگری جنوب سازمان بود.
۳- رفیق نسترن (نفیسه ناصری) عضو هیئت رهبری کمیته کارگری تهران بود.

مصاحبه نشریه کار با رفیق جهان

به مناسبت

سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷

سؤال- در ابتدا خودتان را معرفی کنید و بگویید کی و چگونه و در چه رابطه‌ای دستگیر شدید چندسال در زندان بودید و در کدام زندان‌ها بوده‌اید؟

پاسخ- من جهان هستم، کارگر خیاط و عضو سندیکای بافنده سوزنی بودم که در سال ۱۳۶۱ دستگیر شدم. من در تشکیلات کمیته محلات جنوب تهران فعالیت می‌کردم، البته در رابطه تشکیلاتی لونیفتم، بلکه برخی از افرادی که در آن زمان با تشکیلات کار می‌کردند پس از دستگیری و زیر شکنجه اطلاعاتی داده بودند که سرخ آن به ما رسید. من حدود یک سال تحت بازجویی بودم که بعداً توضیح خواهم داد. پس از یک سال مرا به جرم فعالیت تشکیلاتی با اقلیت به دادگاه بردند و تا پایان سال ۱۳۶۷ یعنی به مدت ۶ سال در زندان های اوین، قزلحصار و گوهر دشت بودم.

سؤال- لطفاً یک تصویر مختصری بدهید از وضعیت زندان‌هایی که در آن بودید.

پاسخ- از آن جایی که من در تمام زندان‌های تهران و اطراف بودم، اگر تجربه شخصی خود را توضیح بدهم شاید تصویری ملموس‌تر از وضعیت زندان‌ها به دست آورید. من ساعت ۲ یا ۳ نیمه شب دستگیر شدم. همان شب به زندان اوین، بند انفرادی ۲۰۹ منتقل شدم. این بند محل نگهداری و بازجویی از زندانیان چپ سرنگونی طلب مثل اقلیت، پیکار، راه کارگر، گروه سربداران و... بود. نیمه دوم سال ۶۱ بود و زندان ملو بود از زندانی. حتی در انفرادی‌ها تا ۶ نفر را زندانی کرده بودند. راهروها پر بود از شکنجه شده‌ها و کسانی که در راهروها می‌خوابیدند و منتظر بودند تا وضعیتشان روشن شود. تقریباً ۳ تا ۴ ساعت بعد از دستگیری مرا به بازجویی بردند. شیوه بازجویی بسیار وحشیانه بود. در ابتدا سؤالات اولیه‌ای کردند. از من اطلاعات خواستند و می‌خواستند که بگویم با اقلیت فعالیت می‌کردم. من که می‌دانستم در رابطه با تشکیلات لو نرفته‌ام، همه چیز را انکار کردم. به همین دلیل هم مرا به زیر زمین ۲۰۹ بردند. زیر زمین می‌گویم به این جهت که آن جا پله ای بود، من راکه چشم بنداشتم، به پائین پرت کردند و چند نفری با مشت و لگد به من حمله کردند. سپس دست‌ها و پاهایم را به یک تخت بستند و پتوی کتفی را زیر سرم گذاشتند و

یک پتو هم روی سرم و یک نفر هم نشست روی من و شروع کردند به شلاق زدن. من دیگر چیزی نمی‌شنیدم فقط ضربه‌های شلاق را حس می‌کردم. بعد از مدتی ضربه‌های شلاق را قطع کردند، نمی‌دانم تعدادی که باید می‌زدند تمام شده بود یا خسته شده بودند. همان جا دوباره شروع کردند به بازجویی. چون شکنجه شده بودم، جوابی ندادم که در نتیجه با شدت بیشتری شروع کردند به ادامه شکنجه. مدت سه روز در آنجا بودم. اقلیتی‌ها دو بازجو داشتند به نام های حامد و مهدی. بازجو از من سؤالاتی می‌کرد و بنا به تشخیص خودش، بازجویی را قطع می‌کرد و دوباره شلاق می‌زد. در این سه روز چیزی که بیشتر از شکنجه و کتک‌ها، عذاب‌آور بود، شکنجه سایر زندانیان بود و پاهای زخمی و باند پیچی شده. حتی روی پای باند پیچی شده هم شلاق می‌زدند و دوباره باند پیچی می‌کردند زیرا که خون-ریزی‌ها شدید بود و از آن جایی که در پی اطلاعات بودند، نمی‌خواستند که افراد سریع بمیرند. این عذاب بدتری بود تا شکنجه خود آدم. بوی تعفن، گندیدگی گوشت، خون و... شرایط خاصی را به وجود می‌آورد که شاید تا وقتی که آدم در آن شرایط نباشد و فقط راجع به آن بخواند، نتواند کاملاً آن را حس کند. بعد از ۳ روز مرا به یکی از سلول‌های انفرادی بردند. جای ما را هر چند روز یک بار عوض می‌کردند و نمی‌گذاشتند در یک جا بمانیم. من حدود ۴ تا ۵ روز در این سلول بودم و خطرهای از آن دارم که لازم می‌دانم تعریف کنم. چون برای من که تجربه ای از زندان نداشتم برخورد به این گونه رفقا بسیار مهم بود. به نوعی سر مشتقی بود که در آینده چه بکنم. شاید برای شناسایی مرا به این سلول بردند. وارد سلول که شدم سه نفر در آن جا بودند. یکی از رفقا بلند شد و سلام کرد و خودش و افرادی را که در اتاق بودند، معرفی کرد. این رفیق، اسماعیل رودگریان بود. آن جا اسم احمد عطالهی را هم شنیدم، رودگریان گفت احمد عطالهی را که می‌شناسی من گفتم نه نمی‌شناسم و خوشبختانه اولین باری بود که مرا می‌دید و مرا نمی‌شناخت. صحبت را قطع کردیم و نشستیم، خوشبختانه ۲ ساعت بعد عطالهی را از اتاق ما بردند. من و سایر رفقای که در سلول مانده بودند از آن جایی که شناختی نسبت به یکدیگر نداشتیم بسیار با احتیاط با یکدیگر حرف می‌زدیم تا

صفحه ۵

پست الکترونیک E-Mail:

info@fedaiyan-minority.org

نشانی سازمان بر روی اینترنت:

http://www.fedaiyan-minority.org

KAR

Organization Of Fedaiyan (Minority)

No.412 sep 2003

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)، نامه های خود را در دو نسخه جدا گانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرسهای زیر پست کنند.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

اتریش
Kar
Postfach 260
1071 , Wien
Austria

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئد
M . A . M
Postbox 1144
75141 Uppsala
Sweden

سوئیس
Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

فرانسه
A . A . A
MBE 265
23 , Rue L ecourbe
75015 Paris
France

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7
Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آنرا به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال نمایند

I.W.A
6932641 Postbank
Holland

شماره های فکس

سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورائی